

بسم الله الرحمن الرحيم

عنوان

شناخت درون نگر - الهام، وحی، تعقل، عقیده

چکیده

در موضوع شناخت انسان از رویکرد درون نگر، پس از مرحله تفکر و اندیشه که قبلاً به بعضی از عوامل موثر بر آن اشاره شد. اکنون به بعضی عوامل غیبی و ماوراء اراده انسان می پردازیم که در این مرحله از فیوضات خداوند به انسان ایفاد میگردد. مواردی چون الهام، اشراق، شهود و وحی مرحله بعد تعقل است که در واقع با تکیه بر ارزشها و معیارهای منطقی فطرت انسان شکل میگیرد. و سپس ایجاد زمینه های تصمیم گیری با ایجاد گره بر حلقه های تعقل با عقیده و ایمان و... در این فرایند رخ میدهد بنابراین این قسمت تا مرز عمل و اقدام مطالب را تبیین مینماید. تا در آینده به مفاهیم باور، اراده، عزم و... بپردازیم

واژه های کلیدی

الهام، اشراق، شهود، وحی، تعقل، عقیده و ایمان

آثار وحی الهی در حوزه علم و عمل

اما وحی و الهام الهی نور محض است این اگر در حوزه علم بتابد مستقیماً خدای سبحان کسی را عالم بکند بالوحي أو الالهام کلّ زمینه این جان آدم و نفس آدم و سینه آدم مشروح می شود هم بخش علمی اش تأمین می شود انسان جازم می شود هم بخش عملی اش تضمین می شود انسان عازم می شود علمی است که عمل را به همراه دارد علمی نیست که گاهی با عمل باشد گاهی با عمل نباشد چون کلّ فضا را این روشن کرده است این می شود جزء **(جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ)** [۸] اگر مَصَبّ و جای ریزش این وحی و الهام، عمل باشد اراده باشد عزم باشد نیت باشد این مستقیماً فضایی عقل عملی را سنگین و وزین می کند و فضایی عقل نظری اندیشه را هم شفاف می کند کمبود علم را هم تأمین می کند مثل آبشار بلندی که وقتی مستقیماً به يك جا ریزش کرد اطرافش هم شفاف و روشن و سرسبز خواهد شد.

تبیین و گستره وحی الهی

آن وحی تشریحی مخصوص انبیاست به احادی هم نمی‌رسد چون نبوت است رسالت است که مربوط به احکام است که دین این است حکم این است فلان شیء واجب است فلان چیز حرام است اینها مخصوص انبیاست اما وحی‌هایی مربوط به علم غیب، ملاحم، وقایع گذشته، آینده، بهشت، جهنم، اسمای حسنی الهی اینها دیگر وحی است به علم غیب برمی‌گردد اینها هم برای انبیا(علیهم السلام) است هم برای انمه(علیهم السلام) این وحی‌ها آن قلّه‌اش آن مراحل بالایش برای اولیای الهی است مراحل وسطایش هم یا ضعیفش هم برای مؤمنین است که خدای سبحان برای مؤمنین هم این الهام‌ها را مشخص کرده است که ﴿الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ﴾ [۹] این ملائکه‌ای نیستند که وحی تشریحی بیاورند و مخصوص انبیا باشند این ملائکه‌ای هستند که مأموران الهی‌اند وارد حوزه دل می‌شوند یا بخشی از مشکلات علمی یک شخص را حل می‌کنند وقتی مشکل علمی او حل شد فضای درون او روشن می‌شود عمل یعنی آن عقل عملی هم به راه می‌افتد، اگر به بخش عملی او اینها فرود بیایند که ﴿أَلَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾ [۱۰] امید می‌آورند نشاط می‌آورند استقامت می‌آورند پایداری می‌آورند آن‌گاه شعاعش آن بخش‌های علمی را هم روشن می‌کند بحث‌هایی که مربوط به ﴿أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ﴾ [۱۱] گذشت ناظر به این قسم دوم است یک وقت وحی می‌آید که نماز واجب است فلان نماز مستحب است فلان نماز چهار رکعت است این وحی تشریحی است و مخصوص پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) است یک وقت وحی می‌آید که بلندشو نمازت را اول وقت بخوان این گرایش که می‌بینید برخی‌ها بی‌صبرانه منتظرند که چه وقت نماز می‌شود اول وقت نمازشان را بخوانند از همین قبیل است وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) مرتب مواظب بود ببیند که چه وقت ظهر می‌شود به بلال بگوید: «أرْحْنَا يَا بِلَالُ [۱۲]» «بلندشو ما را از دنیا راحت بکن چند لحظه‌ای با خدایمان مناجات کنیم اینها وحی فعل است اینها گرایش است اینها کشش است این کشش، کوشش‌ها را به دنبال دارد این کارهای عملی است.

وحی الهی به جمادات

در جریان مادر حضرت موسی(سلام الله علیهما) فرمود ما مستقیماً به او وحی فرستادیم چه اینکه به دریا دستور دادیم چه اینکه به زمین هم گاهی دستور می‌دهیم ﴿يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا * بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحِي لَهَا﴾ [۱۳] این وحی به زمین هم می‌رسد برای اینکه بر اساس آن پنج طایفه آیات الهی همه موجودات آگاه‌اند بنده خدایند مطیع خدایند ساجد خدایند مُسَلِّم و منقادند مسَبِّح‌اند یک سلسله آیاتی است که از اسلام موجودات دم می‌زنند طایفه دوم آیاتی بودند که از تسبیح موجودات سخن می‌گویند طایفه سوم آیات سجده‌اند که ﴿لِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ﴾ [۱۴] طایفه چهارم آیه تسبیح همراه با تحمید است که ﴿إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾ [۱۵] طایفه پنجم طایفه اطاعت و فرمانبرداری است که ﴿فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾ [۱۶] خب این طوایف خمسه نشان می‌دهد که هر موجودی مسلم است و مسَبِّح است و ساجد است و منقاد است و مطیع چنین موجودی صلاحیت آن را دارد در حدّ خود که وحی الهی که مناسب با اوست دریافت

کند فرمود: **﴿بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا﴾** [۱۷] این نازل‌ترین مرحله وحی است که به جمادات هم می‌رسد حالا آن **﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ﴾** [۱۸] در سوره مبارکه «نحل» گذشت.

تاثیر وحی الهی در مادر حضرت موسی(علیهما السلام)

اما این وحی برتر است که به مادر موسی(سلام الله علیهما) رسید هم بخش عملی او را بااصاله تأمین کرد هم بخش آگاهی او را تأمین کرد و طوری فضای نفس او را روشن کرده است که سهمگین‌ترین خطر را با میل خود استقبال کرده است خب چه کسی است که آن بچه نازپرورده خودش را بیندازد در دریا برای اینکه به دست دشمن نیفتد فرمود ما گفتیم او هم گفت چشم! بدون معطلی این کار را کرد دیگر فکر نکرد که دریا انداختن یعنی چه **﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ﴾** تا آنجا که ممکن است بچه را شیر بدهد همین که احساس خطر کردی احساس کردی که مأموران آل‌فرعون در راهند **﴿فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ﴾** این را بینداز در صندوق بینداز در دریا تو بینداز به دریا این امر حاضر، دریا باید بیندازد به ساحل، آن امر غایب، آل‌فرعون باید بگیرند، آن هم يك مأموریت، این مجموعه را خدای سبحان مرتب دارد امر و نهی می‌کند این آن کار را بکند او آن کار را بکند در سوره مبارکه «طه» گذشت که **﴿فَأَفْدِنِي فِي الْيَمِّ﴾** این امر حاضر، **﴿فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ﴾** تو این کار را بکن او این کار را بکند خب این امر غایب به چه کسی متوجه است؟ در سوره مبارکه «طه» که ملاحظه فرمودید این بود **﴿إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ * أَنْ أَفْدِنِي فِي التَّابُوتِ فَأَفْدِنِي فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ﴾** [۱۹] تو این کار را بکن دریا این کار را بکند خب اینها امر و نهی است این امر و نهی از طرف ذات اقدس الهی يك امر تشریحی که نیست این امر از راه وحی وقتی وارد صحنه قلب مادر موسی(علیهما السلام) شد هم فضای عزم و اراده و طلب و نیت و اخلاص او را تقویت کرد هم بخش‌های علمی او را.

بشارت دادن مربوط به عقل عملی است که انسان خوشحال می‌شود آرام می‌شود مصمم می‌شود مطمئن می‌شود اینها بخش‌های عملی نفس است آن بخش‌های تصور و تصدیق و ادراک و جزم و قطع و یقین و اینها بخش‌های علمی است يك وقت است که نوری به این بدن بیمار افاضه می‌شود که این هم چشم و گوشش را درمان می‌کند هم دست و پای فلج را، مگر معجزه این طور نیست؟! این با يك اشاره با يك دعا با يك حمد با يك **﴿نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ﴾** [۲۰] هم چشم نابینا، بینا می‌شود که مجرای ادراک است هم دست فلج به کار می‌افتد که مجرای حرکت است کاری در صحنه روح انجام می‌شود که هم مشکل علمی حل می‌شود انسان آگاه می‌شود هم مشکل تصمیم و عمل و اراده و عزم حل می‌شود انسان می‌شود مصمم این دو کار را فرمود ما درباره مادر موسی(سلام الله علیهما) انجام دادیم.

تفاوت تاثیر علم حصولی و علم الهی در انگیزه انسان

اگر تعلیم الهی باشد آن هم همین طور است عمل را به همراه دارد اگر تعلیم مدرسه و امثال ذلك باشد این گاهی با عمل همراه است گاهی نیست اما وقتی تعلیم الهی باشد ذات اقدس الهی بخواهد به وسیله فرشته‌ها یا علل و عوامل غیبی دیگر کسی را عالم کند آن علم کلّ فضا را روشن می‌کند هم دست و پای عقل عملی را باز می‌کند انسان به آسانی تصمیم می‌گیرد هم مطلب برایش روشن است این طمأنینه این آرامش این آسایش مربوط به عقل عملی است. ما يك شك داریم يك تردید، شك مربوط به اندیشه است که آیا این محمول برای این موضوع است یا نه؛ تردید مربوط به انگیزه است که این کار را بکنم یا این کار را نکنم منافقان گرفتار تردید عملی‌اند مسئله برای آنها روشن شد اما در عزم تردید دارند **(فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ)** [۲۱] تردید آن ردّ مکرر است می‌بینید يك انسان نابینا وقتی که می‌خواهد از اتاقي بیرون برود چون در خروجی را بلد نیست به دیوار شرقی می‌رود می‌بیند راه بسته است به دیوار غربی برمی‌گردد راه بسته است این می‌شود تردید، تردید یعنی ردّ مکرر یعنی راه خروج ندارد منافق این طور است عالم فاسق، عالم بی‌عمل این طور است **(فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ)** این ریب به معنای شكّ علمی نیست برای اینکه مسئله برایشان روشن شد همین جریانی که وجود مبارك موسای کلیم به فرعون ملعون گفت تو یقین داری **(لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ)** [۲۲] برای تو هیچ شكّی نمانده که کار من معجزه است کار دیگران سحر است تو چه مشکل علمی داری؟! خب می‌بینید انسان ممکن است تفسیر را بخواند تفسیر هم بنویسد سخنرانی هم بکند اما وقتی رومی‌زی و زیرمیزی دید بگیرد این معلوم می‌شود که علم حوزوی و دانشگاهی آن هنر را ندارد که عزم را بسازد اما علم وحیانی، علم الهامی اگر فرشته‌ای همین مطلب را در قلب کسی بیاورد کلّ فضا را روشن می‌کند هم آن بخش‌های عزم و اراده را فعال می‌کند هم آن بخش‌های جزم و تصور و تصدیق را آگاه می‌کند. این کار را خدا نسبت به مادر موسی کرد همین کار را هم ذات اقدس الهی و عده داد که فرشته‌ها برای مؤمنانی که مقداری امتحان بدهند می‌کند **(تَنْزِيلٌ)** اینها که مخصوص انبیا و مخصوص اهل بیت نیست آن قلّه‌های علمی مخصوص آنهاست اما **(الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَنْزِيلٌ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا)** که این را درباره مؤمنین هم تطبیق کردند معلوم می‌شود این آیات برای مؤمنان دیگر [غیر از معصومان (علیهم السلام)] هم هست این فرشته‌ها برای مؤمنین هم هستند.

محتوای الهام الهی به مادر حضرت موسی (علیها السلام)

(وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ) خب چه کار بکن اینها کارهای عملی است تصمیم‌گیری است **(أَنْ أَرْضِعِيهِ)** این کودک را شیر بده **(فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ)** ببنداز در دریا این دریا هم بحر احمر نیست که در مشرق مصر است و بین مصر و شام و امثال اینهاست این همان رود نیل است که در وسط مصر می‌گذرد **(فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي)** آن وحی، خوف را برمی‌دارد حزن را برمی‌دارد طمأنینه می‌آورد آرامش و آسایش می‌آورد اینها همه فعل است همه وصف نفسانی است چرا؟ این **(إِنَّا رَأَوُهَا إِلَيْكَ)** يك اخبار غیب است شعاع آن وحی این علم غیب را هم به همراه آورده **(إِنَّا رَأَوُهَا إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ)** آن وقت این مادر در کمال طمأنینه این را گذاشت در صندوقچه و

انداخت در دریا، دریا هم فرمان الهی را کاملاً اطاعت کرده این امانت را برده به صاحبش داده **(فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ)** بپر در کنار دست دشمن قرار بده. قسمت ۳/قصص

علم شهودی

انسان اهل ظن و خیال و قیاس و گمان و وهم نیست اهل جزم است اگر عملاً روشن کرد اهل تردید و دودلی و اضطراب و نوسان و اینها نیست اهل عزم است اگر این صحنه روشن شد هم بخش اندیشه به جزم می‌رسد هم بخش انگیزه به عزم می‌رسد آنجا فرمود: **(هَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ)** اینجا هم می‌فرماید: **(إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا)** این قلب را که ذات اقدس الهی به خود مرتبط کرد هیچ جا برای شك نمی‌ماند.

عدم راهیابی شك و تردید در علم وحیانی و اولیاتی

ما گرچه به وضوح علم شهودی و وحیانی نداریم ولی در مسائل عادی و عرفی ما یک سلسله بدیهیات داریم بدیهی یعنی بدیهی یعنی برهان دارد ولی لازم نیست مثل دو دوتا چهارتا، دو دوتا چهارتا یک صغرا دارد یک کبرا دارد یک قیاس منطقی دارد ولی نیازی نیست کسی برهانی اقامه کند معلوم است دو دوتا چهارتاست اولی یعنی محال است کسی برای او برهان اقامه کند او برهان‌پذیر نیست مثل جمع نقیضین، جمع نقیضین را کسی قدرت برهان ندارد ولی تا می‌خواهد برود فکر بکند فکر کردن با فکر نکردن دوتاست جمع نمی‌شود استدلال با لااستدلال جمع نمی‌شود صغرا با لاصغرا جمع نمی‌شود کبرا با لاکبرا جمع نمی‌شود قدم به قدم انسان تا بخواد حرکت کند مهمان اصل تناقض است اصل تناقض را می‌گویند اولی، اولی یعنی برهان‌پذیر نیست بدیهی یعنی برهان‌پذیر است ولی نیازی به برهان ندارد ما در قضیه اولی تردیدی نداریم وحی برای معصومان الهی در علم شهودی اگر قوی‌تر از اولی - نه بدیهی - اگر قوی‌تر از اولی نباشد همتای اولی است لذا هیچ تردیدی ندارند.

علوم شهودی انسان

ما اگر بخواهیم از آن سنخ علمی داشته باشیم به این معناست مثلاً اگر کسی دندانش درد می‌کند این ممکن است شك بکند که آیا دندانم درد می‌کند یا دستم درد می‌کند یا پایم درد می‌کند؟! این دندانش درد می‌کند این اصلاً فرصت ندارد که حرف شما را گوش بدهد این درد دندان دارد می‌کشد شما می‌گویید آقا دندانم درد می‌کند یا دستم درد می‌کند دندانم درد می‌کند یا دندانم درد نمی‌کند او ناله می‌کند از درد دندان این درد دندان را که حسن حصولی ندارد حسن شهودی دارد یک وقت است درختی است در خارج یا عابری است در خارج ما می‌بینیم عکسش در مردمک چشم ماست ما به او علم حصولی داریم نه علم حضوری اما این درد را که انسان احساس می‌کند اینکه درد حصولی نیست که وقتی می‌خواهد به طبیب بگوید بله منتقل می‌کند می‌گوید من دندانم درد می‌کند این الفاظ، مفاهیمی دارد که در ذیلش ترسیم می‌کند به ذهن طبیب منتقل می‌کند این می‌شود علم حصولی اما آن ناله‌ای که دارد و دردی که دارد آن دیگر علم حصولی نیست آن دیگر علم شهودی است خب کسی که دندانش درد می‌کند با

علم شهودي اين شك دارد كه دندانش درد مي‌كند مي‌گويد از كجا شك داري از كجا دستت درد نكنه يا مي‌گويد من فرصت جواب دادن به اين طرّهات را ندارم ما مشابه اين بديهيات شهودي را هم هر روز داريم گرسنه مي‌شويم تشنه مي‌شويم درد داريم نشاط داريم ما اصلاً با علم شهودي زندگي مي‌كنيم اين علم حصولي ما، بازده و گزارشگر اين علم شهودي ماست خب انسان وقتي كه غذا مي‌خواهد انساني كه تشنه است انساني كه سيراب است انساني كه خسته است همه اين مجموعه دائرةالمعارفي را كه صدها دانش است ما با علم شهودي داريم زندگي مي‌كنيم وقتي مي‌خواهيم به ديگري سخن بگويم بله مي‌شود علم حصولي وقتي مي‌خواهيم از اوضاع ديگران باخبر بشويم مي‌شود علم حصولي وگرنه ما با علم شهودي زندگي مي‌كنيم اينكه مي‌گويند اگر كسي به خودش بپردازد اهل معرفت نفس بشود خيلي راه براي روشن شدن است براي همين جهت است خب بالأخره ما خاطراتي داريم رفت و آرمي داريم چه كسي وارد مي‌شود چه كسي خارج مي‌شود اين خاطره كجا نشسته چه وقت پرواز کرده چون غافلیم، تلاش و كوشش ما اين است كه از حوزه و دانشگاه چيزي گيرمان بيايد ولي اگر به درون خودمان بپردازيم «او نمي‌ديدش و از دور خدايا مي‌كرد [۱۴]» آن كسي كه با ما هست در درون ما هست «أقرب إلينا من حبل الوريد [۱۵]» است با او سر و كار داريم او را مي‌بينيم با او حرف مي‌زنيم حرف او را مي‌شنويم در مقام سوم يعني مقام سوم نه مقام هويت مطلقه كه منطقه ممنوعه است نه مقام اوصاف ذات كه مقام منطقه ممنوعه است مقام فعل او، وجه او، فيض او اصلاً با فيض او كار داريم منتها دنبال بيگانه‌ها مي‌گرديم اگر كسي اهل اين شهود باشد جا براي ترديد نمي‌ماند. همان طوري كه ما نه در علم اوليمان شك داريم نه در علم شهوديمان اين فضا را آنچنان روشن مي‌كند كه جا براي عزم خلاف هم نيست **«لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ»** اين بالقول المطلق است معلق به چيزي نيست اما **«وَهُمْ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ»** چون برهان رب را ديد قصد هم نكرد پس او معصوم بود علماً و عملاً و قصداً و نيتاً.

طمأنينه مادر حضرت موسي(عليهما السلام)

در جريان مادر موسي(سلام الله عليهما) اين هم همين طور بود براي اينكه وقتي **«وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أُمُّ مُوسَى»** اين هم در كمال طمأنينه اين بچه را گذاشت در صندوقچه و انداخت در دريا **«أَنْ أَقْدِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَأَقْدِفِيهِ فِي الْيَمِّ»** [۱۶] اين با ترديد و به اميد و اينها كه نبود جزماً و عزم؛ علماً جزماً عملاً عزمأ انداخت اين بچه را در صندوقچه، صندوقچه را هم انداخت در دريا منتها بعد مي‌خواهد ببيند چه مي‌شود اين مطمئن بود كه برمي‌گردد وگرنه رود نيل كه جاي كشتيراني است كه درياي رواني است آدم دخترش را نمي‌فرستد كه ببين كجا رفته اين معلوم مي‌شود به جايي مي‌خواست برود به دخترش يعني خواهر موسي(سلام الله عليه) گفته بود برو به دنبالش ببين كجا مي‌رود **«وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ»** اگر چيزي را كسي فرستاد درياي روان مثل نيل كه جاي كشتيراني است اين ديگر منتظر نيست كه اين رفته كه برود اما نه، گفت اين جايي بايد برود جايي بايد برود كه به من دسترسي داشته باشد بعد به من برگردد با اين طمأنينه دخترش را فرستاد.

فارغ‌القلب بودن مادر حضرت موسی) علیهما السلام)

معنای ﴿وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا﴾ نه یعنی او واله و سرگردان بود دلش خالی شد از غصه نمی‌دانست چه کار بکند بلکه او فارغ‌البال بود همی نداشت غمی نداشت آنچه در سوره مبارکه ابراهیم آمده که ﴿وَأَفْنَدْتُهُمْ هَوَاءً﴾ یعنی آیه ۴۳ سوره مبارکه ابراهیم ﴿مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُؤْسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْنَدْتُهُمْ هَوَاءً﴾ در صحنه قیامت از شدت اضطراب اینها تهی‌دل‌اند با آنچه در اینجا هست کاملاً فرق دارد آن یعنی از بس اضطراب و نوسان و خوف و هراس صحنه دل را پر کرده او قدرت تصمیم ندارد دلش خالی شد اما فارغ‌البال یعنی شاغل ندارد چیزی مزاحم او نیست می‌گویند فلان شخص فارغ است فراغت پیدا کرده یعنی مزاحم ندارد خب اگر دل مشغول خوف و هراس باشد که انسان فارغ نیست انسان مشحون است نه فارغ اما اینجا فرمود: ﴿وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا﴾ این کاملاً فارغ‌البال بود بال یعنی دل، قلبش فارغ بود از شاغل، دلش فارغ بود از شاغل اگر ما ربط نکرده بودیم دل را به خودمان ﴿إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ﴾ این ﴿إِنْ﴾ مخفف مثقله است یعنی «آنها» آن مرنه ﴿كَادَتْ﴾ نزدیک بود که بگوید پسرم رفت بروید ببینید چه خبر است یا نگرانم از او از این حرف‌ها اما هیچ از این حرف‌ها نداشت و نام موسی را هم نبرد برای اینکه ما قلب او را به خودمان مرتبط کردیم و فضای قلب او هم کاملاً شفاف و روشن شد.

فرمود: ﴿لَوْلَا أَنْ رَبَّنَا عَلَيَّ قَلْبَهَا لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ خب قلبی که مرتبط به عنایت الهی باشد به ولایت الهی باشد به الهام و وحی الهی باشد این دیگر مضطرب نیست. قسمت ۴/قصص

ارزشها

انسان برای هدایت‌پذیری، کامل آفریده شده است

بیان نورانی موسای کلیم (سلام الله علیه) است که وقتی فرعون گفت «رَبِّ الْعَالَمِينَ» ی که تو را فرستاد، کیست؟ فرمود «رَبِّ الْعَالَمِينَ» من کسی است که با سه نظام، جهان را تنظیم کرده است و آفرید: ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ﴾؛ [۴] یعنی هر موجودی که شما می‌بینید، این دارای سه ضلع و سه عنصر محوری است: یک عنصر مربوط به نظام فاعلی است که فاعل و سازنده دقیق حکیم دارد، یک ضلع مربوط به نظام داخلی است که هر چه در دستگاه او لازم باشد به او داده است. یک ضلع مربوط به نظام غایی و هدفمندی اوست که او را رها خلق نکرده است، برای چیزی، به سوی چیزی، با راه چیزی خلق کرده است. این برای همه موجودات است، برای انسان‌هاست، برای حیوانات است، هر موجودی هدفی دارد، غرضی دارد، مقصدی دارد، مقصودی دارد: ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ﴾، یک؛ ﴿كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾، نظام داخلی، دو؛ ﴿ثُمَّ هَدَىٰ﴾، به مقصد، سه؛ انسان از بارزترین مصادیق این کریمه است، پس هر چه در انسانیت انسان لازم بود، خدا به او داد. مگر اینکه او

دستکاری بکند کم بکند، زیاد بکند، با میل خود، با اراده خود، وصفی را برای خود تهیه بکند که نباید بکند، کمالی را از دست بدهد که نباید از دست بدهد، این هم اصل سوم. قسمت معارج ۴ / تسنیم

فرق انسان با سایر موجودات

موجودات یا به صورت فرشته هستند که خدای سبحان درباره اینها فرمود اینها دائماً اهل تسبیح و عبادت هستند و فتور و ضعفی به اینها راه نمی‌دهد، [۶] چون یک موجود مجرد هرگز خسته نمی‌شود یا موجودات مادی هستند؛ نظیر آسمان و زمین و گیاهان و درخت‌ها و مانند آن. اینها کارشان را اگر در صراط حق تنظیم بکنند، همه کارهای اینها عبادت است. گاهی انسان کار خود را در صراط حق تنظیم می‌کند، این انسان همه شئون او عبادت است، گاهی این چنین نیست آنکه می‌گوید «إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»؛ [۷] طوری برنامه زیست خود را تنظیم کرده است که همه کارهای او برای خداست اینکه در زیارت «آلیاسین» که از بهترین زیارت‌های ماست به حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) سلام عرض می‌کنیم، بر تمام جزئیات زندگی آن حضرت سلام عرض می‌کنیم و می‌گوییم سلام بر تو آن وقتی که می‌نشینی، سلام بر تو آن وقتی که بلند می‌شود: «السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْعُدُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْرَأُ وَ تَبَيِّنُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصَلِّي وَ تَقْنُتُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَرْكَعُ وَ تَسْجُدُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُكَبِّرُ وَ تَهْتَلُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَحْمَدُ وَ تَسْتَغْفِرُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُمَسِي وَ تُصْبِحُ السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى»؛ [۸] این زیارت «آلیاسین» نشان می‌دهد که ولی عصر (ارواحنا فداه) همه کارهای او «لله» است، لذا ما بر آن وقتی که حضرت می‌نشیند سلام می‌کنیم، بر آن وقتی که بلند می‌شود سلام می‌کنیم. اگر موجودی توانست همه شئون خود را «لله» تنظیم بکند این موجود دائماً در عبادت است. بابتی در کتاب شریف *وسائل* در بحث صلوات هست که اگر کسی دائماً متذکر به حق بود، ذکر خدا در دل و ذکر خدا در لب داشت، این موجود و این انسان دائماً در نماز است. [۹] اگر گفته شد «خوشا آنان که دائم در نمازند» [۱۰] نه یعنی همیشه نماز می‌خوانند، بلکه در عین حال که کارهای عادی دارند همه کارهای آنها نماز است این روایت در آن باب مرحوم صاحب *وسائل* نقل کرد که اگر کسی همیشه به یاد حق باشد مثل اینکه همیشه در نماز است: «الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ» [۱۱] همین است «وَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» [۱۲] یا «وَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» [۱۳] یک بحث دیگری دارد که اینها مواظب نمازهای واجب یا مستحب هستند؛ اما دائماً در نماز هستند این برای کسی است که «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي» [۱۴] را دارد امتثال می‌کند. اگر کسی یاد حق را همیشه در دل داشت او دائماً در نماز است. موجودات جهان خارج دائماً در صراط مستقیم هستند و هرگز غافل نیستند، بنابراین فعلی که به نام تسبیح است به اینها اسناد دارد بدون اینکه با زمان همراه باشد، مُنْسَلَخ از زمان است و اینها خسته هم نمی‌شوند، چون هرگز عصیان در آنها نیست. این انسان است که در نظام تشریح که واقع شد،

معصیت است وگرنه در نظام تکوین، هیچ موجودی معصیت نمی‌کند، همه دارند اطاعت می‌کنند و یاد حق و نام حق را احیا می‌کنند. قسمت ۲/حشر/تسنیم

راه‌هایش چیست؟ راه‌هایش را هم قرآن کریم مشخص کرده. در شش طایفه از آیات با بیانات گوناگون این امور را مطرح کرده: یکی در مسئله بالا آمدن‌ها که ﴿يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾ [۱۱۷] در همین سوره «مجادله» مشخص شد. اول رفع می‌دهد، خدا بالا می‌برد تا کجا بالا می‌برد معلوم نیست. درباره مؤمن غیر عالم یک درجه بالا می‌برد، درباره مؤمن عالم چندین درجه ﴿يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ﴾ این جمله تمییز ندارد ﴿وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ﴾ این تمییز دارد. این جمله دوم که تمییز دارد نشانه آن است که تمییز جمله اول محذوف است و آن «درجه» است: «یرفع الله الذين آمنوا منكم درجةً و الذين اوتوا العلم درجاتٍ» چند درجه بالا برد. هر رفع درجه‌ای صعود نیست آن بخشی که فرمود: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ﴾ [۱۱۸] طایفه ثانیه این رشته است که این حالا دیگر اوج گرفته؛ طایفه ثالثه آنها که به مقصد رسیده‌اند از آنها خبر می‌دهد، آن را در سوره مبارکه «حج» فرمود شما که قربانی می‌کنید بخشی از خون یا گوشت قربانی را به دیوار کعبه می‌مالید یا آویزان می‌کنید این برای چیست؟ ﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَ لَا دِمَآؤَهَا﴾ [۱۱۹] خون و گوشت که به خدا نمی‌رسد، این دخیل‌هایی که می‌بندید برای چیست؟ این پارچه‌هایی که می‌بندید برای چیست؟ این پارچه بستن‌ها که اثر ندارد آن دعا و نیایش کنار حرم اثر دارد، این قفل بستن و دخیل بستن و پارچه بستن این چه اثری دارد؟ آن ناله اثر دارد آن «سِلَاحُةُ الْبُكَاءِ» [۲۰] اثر دارد. فرمود گوشت یا خون قربانی را می‌مالید به دیوار کعبه برای چیست؟ ﴿لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَ لَا دِمَآؤَهَا وَ لَكِنْ يَنَالُهُ النُّفُوسُ مِنْكُمْ﴾ این نیل بالاتر از صعود است، چه اینکه صعود بالاتر از رفع است، اول رفعت است، بعد صعود است بعد نیل، نیل یعنی رسیدن، اگر تقوا به لقای الهی بار می‌یابد پس متقی می‌رسد چون تقوا که یک صفت جدایی نیست؛ مثل دود برود بالا! اگر تقوا نائل می‌شود یعنی متقی به «لقاء الله» می‌رسد. پس این سه طایفه درجات را یکی پس از دیگری تبیین می‌کنند: اول رفعت است؛ بعد صعود است؛ قلّه اینها نیل است وقتی تقوا نائل شد متقی نائل است این به «لقاء الله» می‌رسد، به «لقاء الله» رسید دیگر خیر دنیا و آخرت است ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ می‌شود.

در بخش‌هایی که درجاتی را ذات اقدس الهی به خود شخص می‌دهد، همان‌طوری که در کتاب‌های حوزوی معمولاً ملاحظه فرمودید؛ مثل ملکه اجتهاد، اول حال است، بعد تجزّی است، بعد ملکه اجتهاد مطلق است این تشبیه، اول کسی که وارد حوزه می‌شود علوم حوزوی برای او حال است آن قدرت استنباط را ندارد، بعد کم کم متجزّی می‌شود، به مجتهد مطلق که با جان او پیوند برقرار می‌کند این یک مثال. ایمان هم این چنین است اول حال است، بعد تجزّی است، بعد ملکه اجتهاد مطلق است؛ بعد طوری است که با جان او عجین می‌شود؛ لذا در طایفه اولی فرمود: ﴿إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾ [۲۱] ایمان اینها زیاد می‌شود. در سوره مبارکه

«انفال» فرمود حالا که ایمانش زیاد شد ﴿لَهُمْ دَرَجَاتٌ﴾، [۲۲] در سوره مبارکه «آل عمران» این «لام» را انداخت فرمود: ﴿هُم دَرَجَاتٌ﴾، [۲۳] نه ﴿لَهُم دَرَجَاتٌ﴾. اگر ﴿هُم دَرَجَاتٌ﴾ و خود روح بالا رفته، دیگر این ﴿أَيُّدُهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ﴾ به معنای این نیست که یک روح جدیدی به اینها می‌دهد، بلکه همین روح را بالا می‌برد. آن وقت فرمایش سیدناالاستاد درست است تام است و اما آیات قرآن آن را تقویت می‌کند که خود همین روح کم کم قوی می‌شود بالا می‌رود، نه اینکه یک روح دیگری به انسان داده شود این روح که قوی شد آن وقت می‌شود: ﴿جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾ و مانند آن، خود این روح قوی می‌شود، خود این روح به ملکه اجتهاد مطلق می‌رسد، خود روح بعد از رفع، صعود می‌کند، بعد از صعود نائل می‌شود به «لقاء الله» راه پیدا می‌کند، خود همین روح کامل می‌شود آن وقت ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ دیگر جا برای تأمل نیست و ذات اقدس الهی آن صفات سلبی را هم مشخص کرده است. فرمود شما دوستی خود را کنترل کنید؛ در آیه ۲۴ سوره مبارکه «توبه» که بحث آن قبلاً گذشت فرمود: ﴿إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ وَ آبْنَاؤُكُمْ وَ إِخْوَانُكُمْ وَ زُرَّاجُكُمْ وَ عَشِيرَتُكُمْ وَ أَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَ تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَ مَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا﴾؛ شما به مالتان، به زندگیتان، به پدر و مادرتان علاقه‌مندید این یک علاقه عاطفی است که باید زندگی با آن بچرخد این عیب ندارد؛ اما همه اینها را می‌توانید در مسیر دین قرار بدهید. پسران را از آن جهت که عبد صالح است می‌توانید دوست داشته باشید، این دیگر راهبند نیست. به پدرتان از آن جهت که مربی شما بود در راه صحیح علاقه‌مند باشید؛ اما اگر نه، به اینها علاقه‌مند بود از خدا و پیغمبر و اینها بیشتر دوست داشت تهدید کرد فرمود: ﴿فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ این معنایش این است که این ﴿فِي الْقُرْبَى﴾ را مفعول واسطه گرفته برای ﴿الْمَوَدَّةِ﴾ این ظرف شده ظرف لغو؛ یعنی اهل بیت را دوست دارد پسرش را هم دوست دارد حالا هر طور باشد، فرمود این‌طور نمی‌شود. آنها اگر در مسیر نیستند نباید به آنها علاقه‌مند باشید، آن وقت تهدید هم کرده.

در جریان بیگانه‌ها هم فرمود حالا که شما مودتتان ﴿فِي الْقُرْبَى﴾ شد و هیچ نگرانی از این جهت ندارید مطمئن باشید که ترسی هم از حمله بیگانه نخواهید داشت؛ آیه سه سوره مبارکه «مانده» این است که ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمُئْتَنَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ﴾ با این سه، چهار مسئله فقهی، کفار از شما ناامید می‌شوند یا این مربوط به ولایت اهل بیت است؟ این در همان آیه است صدر آیه این است که ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمُئْتَنَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلَ لِعَبْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنَقَةُ وَ الْمُؤَفُّوْدَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَّةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ مَا أَكَلَ السَّبْعُ﴾ بعد فرمود: ﴿الْيَوْمَ﴾ در همین آیه، ﴿الْيَوْمَ يَنْسَأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ﴾؛ کفار ناامیدند، برای اینکه شما امامی امروز پیدا کردید بعد از جریان غدیر امیر (سلام الله علیه) امام شما شد، اینها فکر می‌کردند - معاذ الله - رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که رحلت کرد اوضاع برچیده می‌شود. جریان غدیر که حل شد فرمود دیگر کفار ناامید شدند: ﴿الْيَوْمَ يَنْسَأَنَّ الَّذِينَ

كَفَرُوا} دیگر به آنها دل نبندید از آنها هراس نداشته باشید ﴿فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ و مانند آن.

در سوره مبارکه «انعام» که سیدناالاستاد به آن اشاره فرمودند آیه ۱۲۲ این است: ﴿أَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ آیه از این آیه استفاده می‌شود که این روح جدیدی است یا هر مرتبه‌ای که انسان هست نسبت به مرتبه بالاتر فاقد است. نسبت او مرده است بعد بالا می‌شود، آدم وقتی ده درجه از علم را دارد نسبت به درجه یازده جاهل است، به درجه یازدهم که رسید؛ یعنی یک درجه علمی را طی کرد بالا آمد، روح هم همین‌طور است، حیات هم همین‌طور است، ایمان هم همین‌طور است. بنابراین اینکه فرمود ما روحی می‌دهیم نه معنای آن این است که یک روح جداگانه‌ای این دارد. در روایات ما البته هست ایشان «وفاقاً للروایات» که برای مؤمن پنج روح است _ چون ایشان هر چیزی را که در *المیزان* بخواهند تفسیر کنند گوشه‌ای هم به روایات دارند با دید آنها آیه را معنا می‌کنند _ این حق است؛ اما خود روایات می‌خواهد بگوید که انسان پنج‌تا روح دارد یا روح پنج درجه‌ای دارد؟ پنج واقعیت است یا یک واقعیت پنج رتبه‌ای است؟ در روایات هست که برای مؤمن «خمسة ارواح» هست؛ [۲۴] اما آیا واقعاً پنج تا روح است یا روح پنج درجه‌ای است؟ انسان به هر حال یک واقعیت است دوتا واقعیت که نیست. به هر تقدیر فرمود اینها هستند که به فلاح الهی بار می‌یابند و اگر درباره دیگران فرمود: ﴿أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ﴾ اینجا هم می‌فرماید که ﴿أَلَا إِنَّ جِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾؛ اینها هستند که به فلاح رسیدند، به مقصد رسیده‌اند. فلاح را فلاح می‌گویند برای اینکه این زیر و رو کرده، احیا کرده، به مقصد رسانده خودش هم به مقصد رسیده که - ان شاء الله - امیدواریم نصیب همه بشود. قسمت ۲۱ / مجادله/تسنیم

عقل و تعقل

تدبیر الهی بر این است که در جهان، عقل و عدل را مستقر کند از چند راه این تدبیر را اجرا می‌کند اولاً بشر را با عقل و عدل خواهی مجهز می‌کند که با فطرت عقل‌مداری و عدل‌خواهی خلق می‌کند ﴿فَأَلَّهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾ [۱] این طور نیست که لوح نفس نانوشته باشد فجور و تقوای او را از راه الهام به او آموخت بنابراین هر کسی وقتی به دنیا می‌آید گرچه از علوم حصولی بیرون بی‌خبر است حتی نمی‌داند آتش گرم است و یخ سرد است از راه تجربه اینها را می‌فهمد اما عدل خوب است ظلم بد است تقوا خوب است فجور بد است اینها را کاملاً می‌فهمد راستی خوب است دروغ بد است اینها فطریات اوست که با اینها خدا او را خلق کرده است پس اولین راه برای عقل‌مداری جامعه و عدل‌محوری جامعه همان سرمایه‌هایی است که خدای سبحان به انسان داد. دومین راه که مکمل راه اول است و نوآوری‌هایی هم دارد راه انبیا و اولیای الهی است که خدا اینها را مبعوث کرده «بشیروا لهم دفائن العقول [۲]» چراغی در بیرون روشن کردند (یک) آن چراغ درونی را هم افروخته‌تر کردند (دو) تا او بیراهه نرود و راه کسی را هم نبندد (سه) راه‌های بعدی آن است که اگر کسی با داشتن این

راه‌های فطری و وحیانی بیراهه رفت خدا راه توبه و انابه و بازگشت را باز گذاشت سالیان متمادی مهلت می‌دهد و اگر نشد از راه تنبیه و مواخذه آنها را سر جایشان می‌نشانند که این جریان فرعون و آل فرعون از همین قبیل است.

قسمت ۳/ قصص

در باب تصورات و در باب تصدیقات، تمثیل برای توده مردم سهم تعیین‌کننده دارد در باب تصورات که معرف و قول شارح را تقسیم کردند بر اساس تقسیم منطقی یا حدّ تام است یا ناقص یا رسم تام است یا ناقص اینها تعریف منطقی است قول شارح منطقی است اما تمثیل، هیچ کدام از اینها نیست نه ذاتیات را نشان می‌دهد نه عوارض لازم را نشان می‌دهد نه عارض اعم را نه عارض اخص را هیچ چیزی را نشان نمی‌دهد فقط برای تقریب ذهن است می‌گویند نفس برای بدن نظیر سلطان در مدینه یا رُبان یعنی ناخدا در سفینه است خب این تمثیل برای اینکه افراد بفهمند رابطه روح و بدن رابطه تدبیر است رابطه حلول نیست يك سهم تعیین‌کننده دارد ولی این نه حدّ تام روح است نه رسم تام روح، نه حدّ ناقص نه رسم ناقص ولی برای فهماندن رابطه روح و بدن برای توده مردم خوب است. در جریان تصدیق هم بشرح ایضاً اگر ما بخواهیم يك مطلب مجهولی را قضیه مجهولی را معلوم کنیم این سه راه دارد یا قیاس است یا استقراست یا تمثیل منطقی، تمثیل منطقی همان است که در کتاب‌های فقه و اصول از آن به قیاس فقهی یاد می‌شود که ممنوع هم است. غیر از اینها تمثیلی هست که مطلب را در حدّ تصدیق و قضیه، در دسترس فهم مخاطبان قرار می‌دهد این برهان نیست استقرا تام و ناقص نیست آن تمثیل منطقی نیست ولی به عنوان تشبیه سهمی دارد این آیه ۲۸ سوره مبارکه «روم» از همین قبیل است که فرمود: **﴿ضَرْبَ نَكْمٍ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ﴾** خب شما فرض کنید مالکانی هستند که دارای ثروت‌اند مملوک‌هایی هستند که زیر دست آنها هستند آیا این کارگر ساده زیر دست هرگز شریک ارباب فرمانروای مقتدر است هرگز این چنین نیست با اینکه آن مالک هر چه دارد از ناحیه خداست و این مملوک هم هر اندازه کم هم داشته باشد از ناحیه خداست هرگز يك کارفرمای مستقلّ متمکن این کارگر ساده را شریک خود قرار نمی‌دهد شما هم این کارگر ساده دربان را شریک آن کارفرما نمی‌دانید خب چطور شما در جامعه بشری يك کارگر ساده را شریک کارفرما نمی‌دانید ولی در کلّ نظام این بت‌ها و اصنام و اوثن را شریک الله می‌دانید خب این نه برهان است نه استقراست نه تمثیل منطقی است ولی برای تفهیم مطلب سهم تعیین‌کننده دارد.

فطری بودن گرایش به دین مشروط به عدم تصرف در جهت‌نمای آن

بعد از اینکه آن براهین را ارائه فرمود و این تمثیل را ذکر کرد با فاء تفریع نتیجه‌گیری کرد فرمود پس حالا که آن براهین حق است و طبق این تمثیل هم آن براهین را ما می‌توانیم در سطح فهم شما برسانیم پس چهره هستی‌تان را برابر قبله‌نما و قطب‌نما حرکت بدهید شما مجذوب جایی هستید که به آن سمت باید حرکت کنید این قطب‌نما را اگر کسی دستی به آن نزند این قطب را نشان می‌دهد فرمود اگر «فأبواه یهودانه و یمنصرونه و

يُمَجِّسَانَهُ «نَبَاشِد»، **كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَنِ الْفِطْرَةِ [١]** «است این قبله‌نمائی شما این قطب‌نمائی شما دین را نشان می‌دهد مجذوب همان جاذبه هستی این مطابق با فطرت است قراردادی نیست قطب، قراردادی نیست اما ممکن است يك کشور، مدتی شهری را پایتخت بداند عاصمه بداند مدتی شهر دیگر را اما قطب برای همیشه قطب است فرمود این قطب‌نما شما را متوجه آن قطب می‌کند در درون شما گرایش هست به سمت دین این مطابق با فطرت است این تحمیلی بر شما نیست شما اگر دستی به این نزنید نه راه کسی را ببندید نه بیراهه بروید معلوم می‌شود با همین می‌توانید زندگی سعادت‌مند داشته باشید پس **«فَاقِمِ وَجْهَكَ وَ هَوَيْتَكَ وَ حَقِيقَتَكَ نَحْوَ الدِّينِ، لِلدِّينِ»** چرا، برای اینکه این مطابق با فطرت است این دین قیم است این را می‌گویند اسلام برای اینکه انسان در برابر آفریدگار خود منقاد و مسلم و تسلیم است مطابق با فطرت است که فطرت مثل خلقت نوع خاصی از آفرینش است و این فطرت در هر موجودی هست یعنی هر موجودی به سمت خدای سبحان دارد حرکت می‌کند نه تنها سیرش الی الله است بلکه صیوروت او هم الی الله است **(أَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَصِيرُ الْأُمُورُ)** [٢] نه «تَسِيرُ الْأُمُورُ» هم سیر هست هم صیوروت.

تصرف در جهت‌نمائی فطرت، دلیل مخالفت با اوامر الهی

پرسش: با فطرت نمی‌شود مخالفت کرد.

پاسخ: بله، با فطرت نمی‌شود.

پرسش: اگر دین هم فطری باشد هیچ انسانی نمی‌تواند مخالفت کند.

پاسخ: اگر انسان باشد مخالفت نمی‌کند اما اگر **(أَوْلَانِكَ كَالْأَنْعَامِ)** [٣] شد بله مخالفت می‌کند اگر او را رها کرد او

عمداً روی این فطرت خاکِ غریزه و اغراض ریخت و این را زنده به گور کرد **(قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا)** [٤] که قبلاً

تدسیس معنا شده است تدسیس، آن دسیسه بالغ است دسیسه انبوه است يك وقت است يك مقدار خاک انسان روی

چیزی می‌ریزد که با يك بیل برداشته می‌شود اما يك وقت این را در اعماق زمین دفن می‌کند اگر مقدار کمی خاک

ریخت می‌شود **(يَدْسُهُ فِي التَّرَابِ)** [٥] اما اگر آن را در چاه انداخت و آن چاه را پر کرد می‌شود تدسیس، تدسیس

غیر از دَسَّ است این باب تفعیل است مبالغه است شدت است **(قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا)** سه سین دارد این سین سوم

تبدیل به یاء شد و بعد تبدیل به الف شد و اصلش «دَسَّس» بود خب اگر این فطرت زنده به گور شد حرفش را

کسی نمی‌شنود. به هر تقدیر فرمود این قطب‌نمایی که ما به شما دادیم دست به آن نزنید فلش آن به طرف دین

خداست این دینُ الله است (يك) اسلام است (دو) دین قیم است (سه) مطابق فطرت است (چهار) همه این چهار

وصف را در این آیه ذکر کرد. قسمت / ۵ اوم

اثبات جهت‌نمائی توحیدی فطرت در شاداند

هیچ کسی نیست که بگویند پسر تو، برادر تو، خواهر تو، دختر تو در اتاق عمل است این در درونش با کسی

مناجات نکند ولو ملحد ولو کمونیسم ولو مارکسیسم خب این کجا را نشان می‌دهد این معلوم می‌شود قطب‌نمایی

در درون هست. روایتی از وجود مبارك امام صادق (سلام الله عليه) هست کسی به حضرت عرض کرد «دَلَّنِي عَلِيَّ اللّٰهِ» دلیل من بشوید مرا هدایت کنید به خداوند، حضرت طبق آن قصه معروف فرمود آیا کشتی سوار شدی آیا شد که کشتی‌ات غرق بشود تخته‌پاره گِیرت نیاید همه اینها را عرض کرد بله، فرمود در آن حالی که هیچ پناهگاهی نداشتی به چه کسی پناهنده شدی به چه کسی متوسل شدی همان خدای توست [۱۱]. خدا قابل انکار نیست چون در درون انسان است یعنی در درون انسان، قطب‌نمایی هست که انسان را به الله دعوت می‌کند اینکه فرمود: **(فَأَقِمْ وَجْهَكَ)** با «فء» تفریع این است اگر خواستیم تحوّل در علوم انسانی پیدا بشود با این مبانی باید هم سیاست را هم جامعه‌شناسی را هم روانشناسی را هم هنر را هم رشته‌های دیگر را تدوین کرد وگرنه انسان چه اینجا باشد چه آنجا باشد در رنج و عذاب است البته اگر آنجا باشد که رنجش بسیار دشوارتر است.

سرّ دعوت به اتحاد در جامعه توسط موحدین و افتراق توسط مشرکین

بیان نورانی بخش اخیر آیه این است که اگر انسان موحد بود جامعه را به وحدت و اتحاد دعوت می‌کند چرا، برای اینکه يك انسان موحد قطب‌نمایش به طرف حرف خداست به میل که نیست اگر بنا شد که همه نمازگزارها به طرف قبله بایستند خب همه صفشان یکی است اگر کسی بنا شد موحدانه کشور را اداره کند موحدانه عضو يك جامعه باشد موحدانه در راهپیمایی شرکت کند این قطب‌نمایش به طرف الله است این به طرف غیر خدا که نیست هرگز تفرقه نخواهد داشت فرمود مشرکین را رها کن برای اینکه اینها هستند که گرفتار تفرق خود و تفریق دیگران اند هیچ موحدی کسی را به تفرقه دعوت نمی‌کند نه متفرق است نه مفرق، هیچ مشرکی هم کسی را به وحدت دعوت نمی‌کند برای اینکه اهو متعّد است مگر هوس‌ها و هواها یکی است آنها مطابق هوا زندگی می‌کنند این آیه را ملاحظه بفرمایید بعد از اینکه فرمود: **(فَأَقِمْ)** بعد از اینکه فرمود تو و همه مؤمنان **(مُنْبِئِينَ إِلَيْهِ)** بعد از اینکه فرمود تقوا را فراموش نکنید بعد از اینکه فرمود ستون دین، نماز است و نماز را اقامه کنید که بارها ملاحظه فرمودید فرهنگ قرآن این است که نماز را اقامه کنید نه نماز را بخوانید برای اینکه نماز، ستون دین است خب ستون را که کسی نمی‌خواند ستون را اقامه می‌کند اگر قرآن فرموده باشد «اقروا الصلاة» جایی سؤال بود شما که کتاب حکیمی **(وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ)** [۱۲] باید حکیمانه حرف بزنی اگر از طرفی «الصلاة عمود الدين» [۱۳] «از طرفی گفتم» «اقروا الصلاة» مثل اینکه گفته باشی «اقروا العمود» آخر ستون که خواندنی نیست باید گفت **(أَقِيمُوا الصَّلَاةَ)** [۱۴] تعبیرات قرآن کریم همین است آنجا که دارد **(يُصَلِّي)** [۱۵] و مانند آن دارد آنها هم به همین **(أَقِيمُوا الصَّلَاةَ)** برمی‌گردد این ستون را حفظ کنید **(وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ)** آن‌گاه فرمود: **(وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ * مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ)** خب این **(مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ)** بیان همین مشرکین است این مشرک است که هر کسی تابع بت و بت‌پرستی خودش است «كُلُّ جِرِّ النَّارِ عَلِيَّ قِرْصَه» [۱۶] «مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ» دین اینها چیست **(أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ)**. قسمت ۱۵/روم

مستوي الخلقه بودن روح دال بر واجد جهت‌نماي توحيدى بودن انسان

هيچ كسي را خدا بدون سرمايه خلق نكرد فرمود: **(وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا)** [۱۹] فرمود ممكن است بدن برخي‌ها مشكل داشته باشد بعضي چشمشان، بعضي دستشان، بعضي پايشان در هنگام خلقت نقصي داشته باشد عيب‌ناك باشد ولي روح هيچ كسي بي‌كمال نيست. به خدايي قسم **(وَنَفْسٍ)** كه اين «واو»، «واو» قسم است به نفسي قسم به كسي كه اين نفس را مستوي الخلقه خلق كرد قسم **(وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا)** با «فاء» بعدي كه «فاء» فصيحه است در تفسير، اين تسويه خلقت روح را بيان مي‌كند كه روح را مستوي الخلقه خلق كرد چيست روح كه بدن نيست روح كه جرم و جسم ندارد فرمود مستوي الخلقه خلق شدن روح به اين است كه **(فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا** **وَتَقْوَاهَا)** [۲۰] با الهام، حق و باطل را، صدق و كذب را، خير و شر را، حسن و قبيح را همه امور هشت‌گانه را به او آموختيم پس اگر كسي تدسيس نكند آن را دفن نكند به اين درون رشوه ندهد آن درون انسان، مرجع خوبي است (يك) و قاضي خوبي است (دو).

تشبيه قوای سه‌گانه درون انسان به قوای سه‌گانه حکومت در جامعه

اينكه مي‌بينيد بين قوای سه‌گانه تفكيك است از ديرزمان بود قبل از اسلام بود بعد از اسلام هم تا حدودي پذيرفته شده است اين را از جاي ديگر نگرفتند اين را از درون انسان گرفتند خداي سبحان يك دستگاه تقنيني به ما داد كه با آن مي‌فهميم چه چيزي حق است چه چيزي باطل، يك دستگاه اجرائي به ما داد كه شهوت و غضب و گرايش‌ها و اعضا و جوارح به ما داد كه كار بكنيم يك دستگاه قضايي به ما داد كه نام نفس لوامه اين را در درون ما گذاشت كه بين اجرائيات و تقنين هماهنگي ببيند، ببيند آيا آنچه قوه مقننه تقنين کرده است مجريه اجرا کرده است يا نه، يعني آنچه نفس ملهمه به عنوان فجور و تقوا مي‌فهمد همان را چشم و گوش اجرا مي‌كنند يا نه، اجرا به وسيله اعضا و جوارح است تقنين به وسيله **(وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا)** است اگرديد بين آن قانون نفس ملهمه و اجرائي اعضا و جوارح هماهنگي است شاکر است و خوشحال و اگر ببيند ناهماهنگي است شروع مي‌كند به سرزنش كردن ملامت كردن مي‌شود نفس لوامه. انسان قبل از اينكه به اين نفس لوامه رشوه بدهد و خفه‌اش كند و خاموشش كند اگر كار زشتي را کرده است و خود را مُحِق نشان داد شب كه به بستر خواب رفت مي‌بيند مي‌غلند خوابش نمي‌برد چون از درون، كسي مي‌گويد چرا اين كار را كردي اين همان نفس لوامه است.

امكان تغيير کاربري قوای درون با رشا و رشوه

ولي در اثر تکرار در اثر توجیه در اثر تداوم در اثر عادات سيء و سوء اين نفس لوامه مُرتشي را خفه مي‌كند بعد به جايي مي‌رسد كه كار زشت را كه کرده است **(وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا)** [۲۱] مثل انسان كه وقتي به دنيا آمده اگر يك مختصر سم به بدن اين كودك برسد او يا بالا مي‌آورد يا مي‌ميرد اما وقتي جوان شد و به عادت غلط به مواد مخدر رو كرد كم كم به جايي مي‌رسد كه معتاد كامل كه شد از اين سم لذت مي‌برد هر چند اين

لذت، لذت کاذب است طبیعت را آن طور وارونه می‌کند فطرت را این چنین وارونه می‌کند این همان است که فرمود ما عوض نمی‌کنیم ولی شما تغییر می‌دهید **(فَلْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ)** اما تغییر خلقتان در مسیر همان احکام و حکم است نه در گوهر هستی‌تان فرمود این هم جدل منطقی منتها این جدل منطقی در سوره مبارکه «عنکبوت» شفاف‌تر بیان شد و اینجا يك مقدار رقیق‌تر. قسمت ۵/روم

تبیین دیدگاه علامه طباطبایی در تفسیر طبیعت و فطرت انسان و ثمره آن

بیان لطیف سیدناالاستاد این است که انسان مدنی بالطبع نیست انسان مستخدم بالطبع است [۱۴] ولی اگر فطرت را معنا کردیم بله، مدنی بالفطره است یعنی متمدن است فطرت معنا شد می‌شود متمدن، طبیعت معنا شد می‌شود استخدام، فرمایش ایشان در یکی از این اصول چهارگانه این است که هر کسی نفع خودش را می‌خواهد چون انسان مثل حیوان نیست که غذایی او، پوشاک او در صحنه خلقت آماده باشد این غذا را الآ و لابد باید تهیه کند لباس را الآ و لابد باید تهیه کند این حیوان است که غذایی در متن طبیعت آماده است اگر گوشت‌خور است که گوش خام غذایی آن است اگر علف‌خوار است که علف بیابان و علف هرز طعام آن است پوستش هم جامه دوخته آن است نه احتیاج به خیاط دارد نه احتیاج به دباغ دارد نه احتیاج به آشپزخانه دارد و مانند آن اما انسان در همه امور محتاج به دیگری است لذا ناچار است با اجتماع هماهنگ باشد اینک ناچار است با اجتماع هماهنگ باشد نه اینکه فطرت او خواهان اجتماع است تا بگوییم او اجتماعی بالطبع است یا متمدن بالطبع است او طبعاً مستخدم است این تا زورش برسد می‌گوید دیگری باید برای من کار کند اما وقتی فطرت الهی همراه شد این فطرت خیلی ذخیره دارد این **(فَأَلَّهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا)** [۱۵] را دارد کسی که فطرتش سالم است لازم نیست کسی به او بگوید عدل خوب است این طبعاً به عدل گرایش دارد ظلم بر انسان تحمیل است یعنی اگر کسی نهال شکوفایی را عمداً با بیل و کلنگ زیر خاک دفن کند و نگذارد این نهال شکوفا بشود بر خلاف خواسته آن نهال است فرمود ما به شما نهال فطرت دادیم این بالنده است انبیا را فرستادیم که آبیاری کنند «**يُثِيرُوا لَهُم دَفَاتِنَ الْعُقُولِ**» [۱۶] «شما آمدید مرتب با اغراض و غرایز روی این نهال خاک ریختید این را دفن کردید خب این نفس نمی‌کشد روی این نهال نشستید و خانه ساختید حرف خودتان را می‌زنید اگر فطرت نباشد طبیعت باشد وضع همین است که می‌بینید اما اگر فطرت باشد فرمود: **(فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ)** آنها منبع بحث‌های سیاسی، حقوقی،

جامعه‌شناسی، مدیریت، اقتصاد، هنر، فرهنگ و مانند آن را مشاهده امور طبیعی از يك سو و بررسی و ارزیابی تاریخ گذشته از سوي دیگر که هر دو زمینی‌اند و افقی‌اند می‌دانند از تاریخ کمک می‌گیرند از حوادث نقد کمک می‌گیرند از حس و تجربه استمداد می‌کنند علومشان را تدوین می‌کنند اما اگر ثابت شد انسان گذشته از بُعد زمینی، بعد آسمانی هم دارد گذشته از **(خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ)** [۱۷]، **(خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ)** [۱۸]، **(مِنْ حَمِئٍ مَسْنُونٍ)** [۱۹]، **(نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي)** [۲۰] هم دارد این روح هم عالم و آگاه است با الهام که که **(فَأَلَّهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا)** اگر کسی خواست برای آن سیاستی، اقتصادی، فرهنگی، هنری، چیزی تعیین کند باید با این مبنا

همهانگ باشد با انسان‌شناسي همهانگ باشد تا اين چند اصل روشن نشود تحوّلِي در علوم انساني پيدا نخواهد شد لذا سيدناالاستاد يكي از آن اصول چهارگانه‌اي كه در همين بحث سورة مباركه «روم» مرقوم فرمودند اين است كه انسان را منهاي آن جنبه آسماني و ملكوتي بررسي كنيد اين مستخدم بالطبع است مستعمر بالطبع است مستبد بالطبع است مستثمر بالطبع است نه مدني بالطبع.

مدني شدن انسان در پرتو شناخت فطرت

تمدّن آن است كه بگويد من مطابق حق و عدل حكم كنم اينكه مي‌بينيد هر كس دستش به هر جا رسيد سعي مي‌كند ديگري را به خدمت بگيرد براي اينكه خوي آن خوي حيواني است اما وقتي اين طبع را اين پيكر را در تحت تدبير فطرت الهي هدايت كرد آن‌گاه اين در روايات نوراني ما هست چند چيز است كه جزء سيدالاعمال است يكي «انصاف الناس من نفسك» با مردم از راه عدل و انصاف رفتار كردن، چيزي را كه براي خودمان نمي‌پسنديم براي مردم نپسنديم، چيزي را كه براي خودمان مي‌پسنديم براي مردم هم پيسنديم. دين، اين عرب سوسمارخوار را به جايي رسانده كه **(وَيُؤْتِرُونَ عَلَيَّ اَنْفُسَهُمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ)** [۲۱].

اين عرب كه از سوسمار نمي‌گذشت به شكار سوسمار مي‌رفت اين عربي كه از سوسمار نمي‌گذشت به جايي رساند كه فرمود وقتي مُحرم شدي، وقتي وارد حرم شدي اين آهوها كه از بالاي كوه آمدند کنار چادرت از آهوا بگذر اين گفت چشم، اين دين است! اگرديد همين‌ها آمدند امپراطوري ايران را گرفتند، امپراطوري روم را گرفتند بر اساس همين فطرت بود اين سوسمارخور را به جايي رساند كه فرمود وقتي مُحرم شدي مبدا دست به آهوا بزني ما اين حيوانات را از بالاي كوه مي‌آوريم کنار شما امتحان مي‌كنيم از اين طرف فرمود: **(لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَاَنْتُمْ حُرْمٌ)** [۲۲] وقتي مُحرم شدي صيد زميني نكن از آن طرف فرمود: **(لَيَبْلُغَنَّكُمُ اللّٰهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ اَيْدِيكُمْ وَاَرْمَاحُكُمْ)** [۲۳] ما اين صيدهاي بالاي كوه را مي‌گويم كمّي پايين‌تر برويد نزديك چادر اينها برويد بچريد دسترس اينها باشيد تيررس اينها باشيد ببينيم چه مي‌كنند اين امتحان است و اينها در امتحان فاتح شدند بعد شرق و غرب را گرفتند وگرنه حجاز براي امپراطوري ايران حيات خلوتي بود اينها جمعيتشان چقدر بود سلاحشان چقدر بود ايران را مي‌گفتند شاهنشاهي اين را نمي‌گفتند كشور شاهي، اين كوچك‌ها را مي‌گويند كشور سلطنتي اما امپراطوري ايران كشور شاهنشاهي بود كشوري را مي‌گفتند شاهنشاهي كه اقمار و اذنايش به او باج بدهند كشورهاي كوچك همسايه به او باج بدهند وگرنه كشور شاهنشاهي نبود البته مردم بزرگوار اين سرزمين عدل‌شناس بودند، عقل‌شناس بودند، فطرت‌شناس بودند بر اساس تعليمات ديگران، آماده بودند و پذيرفتند. غرض اين است كه هيچ ممكن نيست بتوان علوم انساني را عوض كرد مگر اينكه جهان بيني عوض بشود انسان‌شناسي عوض بشود و پيوند انسان و جهان هم مشخص بشود.

مراد از «وجه» و «اقامه» در **(فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا)**

پرسش: ... پاسخ: یعنی هستی‌تان را وجه یعنی هویت شما نه صورتتان، اقامه بکن راست نگه دار، چون بهترین حالت دفاعی برای انسان، حالت قیام است اینکه گفتند: **(إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ)** [۲۴] قیام کنید نه یعنی بایستید، آن که ایستاده گناه می‌کند نشسته است آن که نشسته فکر توحید دارد ایستاده است ایستادن یعنی ایستادگی یعنی مقاومت، فرمود: **(إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ)** برای خدا قیام کنید آنها که يك جا نشستند دارند تحقیقات علمی می‌کنند اهل قیام‌اند آنها که ایستاده دارند گناه می‌کنند اهل قعودند منظور مقاومت و قیام و ایستادگی است چون بهترین حال مقاومت حالت ایستادن است لذا فرمود: **(أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ)** یا **(فَأَقِمْ وَجْهَكَ)** هم وجه یعنی هویت، هم اقامه یعنی حفظ کردن این عمود را نگه داشتن حالت قیام پیدا کردن و مانند آن مواظب فطرت باش گاهی به این صورت دستور می‌دهند گاهی به عنوان اغرا که **(فَطَرَتَ اللّٰهَ)** منصوب به اغراست یعنی «خذوا فطرتکم» این سرمایه‌تان را داشته باشید که منصوب است به آن «خذوا»، «خُذْ فطرت الله، احفظ فطرت الله، صُنْ فطرت الله، حافظ فطرت الله» و مانند آن که منصوب است به آن فعل محذوف بعد فرمود این هم خَلَقَ اللهُ است پس چیزی به نام طبیعت نداریم اگر بدن است که **(خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ)** و اگر روح است که **(نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي)** این روح، لوح نانوخته نیست این روح امر مُلهمی است که **(فَأَلَّهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا)** آن را با الهام، سرپرست بدن قرار داد.

نقش انبیا در شکوفایی فطرت با شناساندن منابع در جهان‌بینی

بنابراین نهال بالنده‌ای در همه ما هست و انبیا را فرستاده که با کوثر معرفت اینها را آبیاری کنند این شجره طوبا را آبیاری کنند که «یثیروا» ثوره یعنی انقلاب، شکوفا کردن، شیار کردن «و یثیروا لهم دفائن العقول» ما عقولِ دَفینه را معارفِ دَفینه را در درون آنها گذاشتیم انبیا آمدند اینها را شکوفا کنند باغبانی کنند اگر فرمود: **(وَاللّٰهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا)** [۲۵] آبیاری این گیاه، آبیاری این نهال و شجره طوبا به وسیله انبیا(علیهم الصلاة و علیهم السلام) است آن وقت انسان‌شناسی ما در همه علوم بر اساس این منابع است از این منابع این مبانی را استخراج می‌کنیم از این مبانی، فروع فراوان حقوقی و امثال ذلك را استخراج می‌کنند.

بررسی معنای فطرت الله و شکوفایی آن با احکام الهی

پرسش: جناب استاد ببخشید می‌شود فطرت الله را بدل از دین بگیریم و بگوییم «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِفطرت الله» پاسخ: این سه عنوان داشت هم دین است که اسلام می‌گویند چون انسان مُنقاد در برابر ذات اقدس الهی است و هم فطرت است چون دین خدا بر ما تحمیل نیست انسانی که کوثر به او می‌دهند تحمیل نیست چون عطش دارد انسان تشنه آب می‌خواهد انسان تشنه که خواهان آب است یا گرسنه که خواهان غذاست غذا دادن به او و آب دادن به او باری بر دوش او نیست این خواسته او را تأمین کردن است این احکام حلال و حرام الهی خواسته انسان را تأمین کردن است این مثل يك ظرف آبی است که انسان به پای این نهال گُل می‌ریزد قبلاً هم این بحث از

سوره مبارکه «بقره» گذشت که ذات اقدس الهي در جريان انفاق دو كار کرده فرمود كسي كه انفاق مي‌كند پاداش مي‌گيرد: **(مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سِنْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ) [۲۶]** يكي به هفتصد **(وَاللَّهُ يضاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ)** هفتصد به هزار و چهارصد و **(وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ) [۲۷]** اين بركات انفاق است اما آن برکت نقد اين است كه **(تَثْبِيثًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ) [۲۸]** حالا خير فرق نمي‌كند يك وقت است كه كسي براي رضاي خدا سخنراني مي‌كند تعليم مي‌كند كتاب مي‌نويسد فرق نمي‌كند خير و انفاق تنها مسائل مالي نيست اين **(مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ) [۲۹]** است اين سفيران هدايت اين طرح هجرت اينها همه انفاق في سبيل الله است حالا لازم نيست كه انفاق هم‌ايش مسائل مالي باشد فرمود هر كس نعمتي خدا به او داد او اين نعمت را در راه خدا انفاق بکند اين بايد بدانند قبل از هر چيزي مثل آن است كه يك ظرف آب گرفته در پاي نهال هويت خود ريخته موقعيت خود را تثبيت کرده بعد مشكل ديگران را حل کرده **(تَثْبِيثًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ)** انسان ثابت‌قدم مي‌شود نمي‌لغزد اين نمي‌داند كه خيلي‌ها لغزيدند او نلغزيد خيلي‌ها بيراهه رفتند او نرفت اين به برکت چيست خب وقتي مي‌بينيد باد مي‌زند آن نهال‌هايي كه در شن‌زار است جابه‌جا مي‌شوند اما يك درخت ريشه‌دار كهن كه نمي‌لغزد فرمود كار خير همين‌طور است حالا اختصاصي به مسئله صدقه ندارد هر كار خيري كه انسان **(فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا)** باشد **(فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا)** باشد **(لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ)** باشد **(ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ)** باشد اين **(تَثْبِيثًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ)** است. ثبات و عدم لغزش انسان نتيجه معاهده انسان با خدا قسمت ۴ / ۱ / ۱۴ روم

شانس يا تصادف

(وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ) اينها كه معجزات الهي را منكرند (يك) معاد را هم منكرند (دو) هم راجع به مبدأ هم راجع به معاد, هم راجع به وحی و رسالت منكرند اينها **(يَبْسُؤُوا مِنْ رَحْمَتِي)** اين **(يَبْسُؤُوا مِنْ رَحْمَتِي)** كه جمله فعلي است يا به داعي انشا القا شده يعني اينها بايد نااميد باشند اين وعيد است يا نه, جمله خبريه است مي‌فرمايد اينها چون كافرند تكيه‌گاهي ندارند احساس پوچي مي‌كنند در حال خطر به چه چيزي متوسل بشوند يا به صبر و جحد متوسل مي‌شوند يا به شانس متوسل مي‌شوند كه همه اينها فسون است و فسانه, شانس جزء خرافات است, سيزده جزء خرافات است, بخت و اتفاق جزء خرافات است من شانس آوردم يا بدشانسي بود يا خوش‌شانسي بود خب چيزي از اين خرافي‌تر كه شما نداريد **(وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ)** اين بيانات نوراني حضرت ابراهيم (سلام الله عليه) بود كه فرمود.

آن وقت **(فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ)** يعني قوم حضرت ابراهيم **(إِلَّا أَنْ قَالُوا)** حالا يا مسئولشان نمرود و آنها اين حرف را زده, درباريان امضا كردند يا مجمع شورايي اينها جلسه مشورتي اينها همه اين حرف را زدند بالأخره يا زعيمشان گفته, ديگران پذيرفتند يا با هماهنگي هم اين تصميم را گرفتند گفتند يا اعدام كنيد يا با آتش بسوزانيد و چون با آتش بسوزانيد هم مرگ است هم سوختن و عذاب اليم است لذا تصميم نهايي اين بود كه وجود مبارك حضرت را به آتش بسوزانند **(إِلَّا أَنْ قَالُوا افْتُلُوهُ)** يك عده نظرشان اين بود, **(أَوْ حَرْقُوهُ)** يك عده نظرشان

«حرقوا» بود سرانجام تصمیم مشترك و نهايي اين بود كه **(حِرْقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ)** [۱۸] كه در آيات ديگر است، همين كار را كردند اما **(فَأَنجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ)** ذات اقدس الهي او را از آتش نجات داد. آن روز درست است خبر مثل امروز سريعاً منتشر نمي‌شد ولي وقتي خبر مهم باشد در کوتاه‌ترين زمان كلّ خاورميانه را مي‌گيرد بالأخره اينها ناچار شدند بپذيرند كه وجود مبارك ابراهيم پديده الهي است **(إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ)** اما اگر كسي ايمان نداشته باشد يا مي‌گويد سحر است يا مي‌گويد شانس خوبي آورد و مانند اينها.

تتمه براهين وجود مبارك حضرت ابراهيم راجع به توحيد فرمود شما بُت را پذيرفتيد اين بت، عامل پيوند مشترك شماهاست اين پيوند، همي است وقتي همي شد روزي كه حق ظهور كند و هم برطرف مي‌شود اين عامل پيوند بين شما گسسته خواهد شد شما در كنار اين پيوند كاذب به يكديگر دل بستيد آن روز هم **(يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ)** هم **(يَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا)** براي اينكه عامل مشتركان بت است و بت هم هوس و هوا بيشتريست **(إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا)** اينها چندتا بت داشتند هر قبيله‌اي يك بت داشت در جريان حضرت نوح كه فرمود وَدَّ و يعوق و نسر و امثال ذلك [۱۹] همين است از بقاياي ود همين بود كه در جاهليت عصر وجود مبارك پيغمبر(صلي الله عليه و آله و سلم) يكي از بت‌ها به نام وَد بود اين عمر بن عبدود هم از همين جريان است وَد و يعوق و نسر و امثال ذلك كه به عنوان بت‌هاي رسمي آن عصر بود در قصه حضرت نوح مي‌شمارند اين گونه از نام‌ها و اصنام و اوثان ادامه داشت تا عصر پيغمبر(صلي الله عليه و آله و سلم) يكي از آن بت‌ها به نام وَد بود كه بعضي‌ها به جاي عبدالله، مي‌گفتند عبدود اين سلحشور مهاجم معروف عمرو بن عبدود بود بعضي‌ها عبد يعوق بودند، عبد نسر بودند و مانند آن. فرمود **(أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ)** عامل دوستي شما همين بت‌ها بود. در سوره مباركه «بقره» فرمود شما اينها را مثل خدا دوست داريد آيه ۱۶۵ سوره مباركه «بقره» كه گذشت اين است **(وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ)** نديد يعني مثيل و نظير، «لا ند له» يعني «لا مثل له» آنداد يعني امثال، اينها بت‌ها را آنداد خدا، امثال خدا، شرکاي خدا قرار دادند **(يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ)** همان طوري كه مؤمنين، الله را دوست دارند اينها اين بت‌ها را دوست دارند. **(مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ)** يعني هم اين اوثان محبوب شماست هم عامل محبت بين شماست اما وقتي قيامت فرا مي‌رسد برابر آنچه در سوره مباركه «انعام» آيه ۹۴ آمده است اين رشته و همي، گسسته مي‌شود آيه ۹۴ سوره «انعام» فرمود **(وَمَا تَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءَ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ)** اين رابطه گسسته شد همين بت‌ها در قيامت دشمنان شما خواهند شد كه در سوره مباركه «مریم» به اين صورت بيان شد كه **(وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَّيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا * كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا)** [۲۰] همين اوثان و اصنام در قيامت عليه اينها شهادت مي‌دهند ضدّ اينها خواهند بود و مانند آن، پس اينها در دنيا يك مقدار اوثان و اصنام را پرستيدند و مي‌پرستند براي اينكه عامل پيوند باشد هم آن معبود عليه اين عابدها در قيامت سخن مي‌گويند هم اينها كه تبليغ مي‌كردند مردم را به وثن و صنمپرستي دعوت مي‌كردند **(يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا)** اينكه فرمود **(الْأَخْلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ)** همين است **(إِلَّا الْمُتَّقِينَ)** [۲۱] متقین استننا شدند كه خَلَّتْ اينها و دوستي اينها مطابق با واقع است. اينها دوستي‌شان

دوستي كاذب است و دوستي كاذب، دشمني صادق را به همراه دارد اگر دوستي كاذب بود يقيناً دشمني صادق است اينها واقعاً دشمن يكدیگرند و ظاهراً و در دنيا دوست يكدیگرند در بخشي از آيات قرآن مي فرمايد: **(وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ) [۲۲]** وقتي اينها را امر به معروف و نهي از منكر مي كنند اينها عزيزان بي جهت اند كسي كه عزيز بي جهت باشد دليل باجهت است چون معنا ندارد كه هم عزتس دروغ باشد هم ذلتش دروغ باشد اگر عزيز بي جهت بود عزت بي جهت داشت دليل باجهت است ذلت باجهت دارد اين ذلت باجهت در قيامت كه روز حق است ظهور مي كند غير از آن سوخت و سوز، آن رسوايي آن ذلت، يك عذاب صادق است اگر كسي عزيز بي جهت بود دليل باجهت است و قيامت هر چه باجهت است ظهور مي كند. قسمت ۶ عنكبوت

تبیین مغالطه علمي و وسوسه عملي شيطان

كارهاي شيطنت هم - معاذ الله - آن هم دو قسم است اين **(إِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ إِيَّائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ) [۳۰]** همين است تمام اين مغالطات و شبهات منشأ شيطنت دارد اين خلاف حق را اين باطل را اين مغالطه در برابر حق را چه كسي در ذهن آدم انداخته همين طور خودبه خود پيدا شد اگر كسي - معاذ الله - مبدأ عالم را نپذيرد نظام عالم را نپذيرد ناچار است به شانس تكيه كند شما خرافي تر از شانس چه چيزي داريد از شانس خرافي تر چيز ديگري مي خواهيد؟! اگر به توحيد و نظام علي بسنده نكنند ناچار است به شانس، خوش شناسي و بدشناسي و اين حرف ها رو بياورد. خب اين تصميم پيدا شد از كجا پيدا شد در اثر بد رفتاري هاي سابق مي شود **(إِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ إِيَّائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ)** اصلاً بعضي ها مي آمدند در محضر پيغمبر (صلي الله عليه و آله و سلم) براي اينكه حرف خودشان را بزنند تمام حواسشان اين بود كه چه چيزي بگويند نه چه چيزي بشنوند اما فرمود: **(وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ) [۳۱]** اينكه مي بينيد در نماز جمعه خطيب اول سلام مي كند از همين آيه سوره «انعام» گرفته شده قبلاً در روضه خواني ها و مجالس و عطر رسم بود كه واعظ وقتي بالاي منبر مي رفت اول به مستمعين سلام مي كرد اين در همين آيه سوره مباركه «انعام» است كه به پيغمبر (صلي الله عليه و آله و سلم) فرمود وقتي مؤمنين آمدند مي خواهي براي آنها سخنراني كني موعظه كني اول بگو سلام عليكم **(وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ)** اوساط محضر، سلام را از تو دريافت مي كنند اوحدوي محضر، سلام مرا از تو مي شنوند يعني سلام مرا به آنها برسان چون خودش بعد از اينكه فرمود: **(سَلَامٌ عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ) [۳۲]**، **(سَلَامٌ عَلَيَّ مُوسَى وَهَارُونَ) [۳۳]** فرمود: **(كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ) [۳۴]** ما به محسنين هم سلام مي فرستيم. بنا بر اين شيطان هم دو كار دارد هم وحی علمي دارد هم وحی عملي منتها از وحی علمي اش به وحی ياد شده از وحی عملي اش به وسوسه ياد شده.

موفقیت انسان در معاهده با خداوند؛ نمونه اي از وحی عملي

فرشتگان الهي كه به اذن ذات اقدس الهي كار مي كنند هم وحی علمي دارند كه اين معارف را مي آورند هم وحی عملي دارند كه تصميم هاي خوبي نصيب انسان مي شود عهد كردم كه ديگر گوش به ناحق نكنم اين رساله عهد

هم همین است شما می‌بینید در کتاب‌های فقهی ما نذر رایج است، یمین رایج است اما عهد خیلی کم است برخی از بزرگان رساله عهد داشتند من عهد کردم که وقتم را تلف نکنم، عهد کردم حرف بی‌جا نزنم، عهد کردم همیشه نماز اول وقت بخوانم، عهد کردم تا ممکن است نماز را به جماعت بخوانم، عهد کردم که نماز شبم ترک نشوم عهد یعنی عهد آن قدر ذات اقدس الهی لطیف است که فرمود با من عهد ببندید این رساله عهد در فقه همین است منتها حالا معمول به ما نیست ما نذر می‌کنیم برای درمان بیماری یا کارهای دیگری که شبیه این است انجام می‌دهیم اما عهد نداریم با چه کسی عهد ببندیم با خدا عهد ببندیم يك طرف ما باشیم يك طرف او، با او معاهده کنیم عهد کنیم این هم مثل نذر، این هم مثل یمین حکم فقهی دارد کفاره دارد و مانند آن. بالأخره این ذهن مگر ظرفیت چقدر مطلب دارد طلبه‌ای محققانه بخواد درس بخواند آن وقت شب برود مرتب سریال نگاه کند مرتب فیلم نگاه کند این ذهن مگر جای چند مطلب دارد بعد آخر شب هم خسته است مروری هم به کتاب بکند این دیگر محقق در نمی‌آید اگر کسی بخواد قصص انبیا بخواند خب علم است اگر قصص اولیا را بخواند علم است اما داستان‌هایی که پیام علمی ندارند انسان چرا وقتش را صرف بکند هر روزنامه‌ای را آدم بخواند این ذهن مگر چقدر ظرفیت دارد اینها رساله نوشتند که ما عهد کردیم حرف‌های غیر علمی نگوییم، حرف‌های غیر علمی نشنویم، نوشته‌های غیر علمی نخوانیم بالأخره تا انسان بشود محقق. قسمت ۱۳ / عنکبوت

ایمان و عقیده

چرا اینها این حرف را می‌زنند يك معجزه را می‌گویند سحر يك معجزه حسّي را می‌گویند سحر روشن، چرا این حرف را می‌زنند فرمود: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا﴾ انکار کردند در حالی که ﴿وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ﴾ اینها دو صفت داشتند یکی انکار است یکی یقین با اینکه یقین دارند انکار کردند انکارشان ظلم است یقین داشتندشان که با یقین این ظلم را مرتکب شدند نشانه اعتلا و بزرگ‌بینی و بزرگی‌طلبی و برتری‌خواهی و اینهاست منشأ ظلم عالمانه و متیقنانه همان برتری‌طلبی است بنابراین آن انکار، ظلم است با استیقان که این «الف» و «سین» و «تاء» آن مبالغه در یقین را می‌رساند مثل انسان مستکبر که شدیدتر از متکبر است با استیقان انکار کردند منشأش بزرگ‌بینی و ﴿عَلَا فِي الْأَرْضِ﴾ [۱۱] و امثال ذلك است. انسان از نظر زبان ممکن است دو گونه حرف بزند هم بگوید خوب است هم بگوید بد است این دیگر لقلقه لسان است در بخش اندیشه ممکن نیست هم یقین داشته باشد که این حق است هم یقین داشته باشد این باطل است این جدش متمشّی نمی‌شود در بخش اندیشه ولی مجموع اندیشه و انگیزه این کاملاً جمع است یعنی از نظر علمی یقین دارد این حق است از نظر عملی باور نمی‌کند چرا برای اینکه بین نفس و علم، اراده فاصله نیست اگر مقدمات حاصل شد مبای حاصل شد دلیل اقامه شد چون دلیل ضروری است انسان در برابر يك امر ضروری قرار می‌گیرد وقتی در برابر ضروری قرار گرفت می‌شود مضطر هیچ کسی نمی‌تواند بگوید من نمی‌خواهم بفهمم اگر برهانی اقامه شد که فلان شیء حق است این یقیناً می‌فهمد که حق است زیرا بین نفس و علم، اراده فاصله نیست انسان مضطر است می‌فهمد بله، دیگر کسی نمی‌تواند بگوید من

نمی‌خواهم بفهمم اما بین نفس و ایمان، اراده فاصله است قبلاً گذشت که ما يك عقد داریم يك عقیده، عقد آن گره‌ای است که بین موضوع و محمول برقرار می‌شود که در فارسی از آن گره به «است» یاد می‌کنند در عربی به «هو» یاد می‌کنند می‌گویند «زید ایستاده است» یا «زید هو قائم» این «هو» به منزله گره‌ای است که موضوع و محمول را به هم بند می‌کند این می‌شود عقد اما عصاره این قضیه را کسی بخواند به جان خود گره بزند یعنی معتقد بشود اینجا عزم و اراده لازم است بین نفس و عصاره قضیه، اراده فاصله است انسان ممکن است مطلبی که صددرصد از نظر علمی ثابت شد قبول نکند این طور نیست که حالا اگر چیزی مسلم ثابت شد قبول می‌کند اینکه می‌بینید دوتا طلبه وقتی دارند سیوطی مباحثه می‌کنند در گوشه حجره با اینکه برای این یکی روشن شد که حق با دیگری است این تا آخر دارد لجبازی می‌کند که من هم می‌خواستم همین را بگویم این اگر با این وضع - معاذ الله - وارد اجتماع بشود چه در می‌آید خدا می‌داند از همان اول انسان باید مواظب باشد دیگر یعنی بین نفس و ایمان، اراده فاصله است ما باید مرز اراده، اخلاص، نیت، قصد همه اینها را کاملاً جدا کنیم این همه سفارش می‌کنند به مراقبت برای همین است و گرنه فهمیدن، چیز مبتدلی است این همه علم در عالم هست آنکه مشکل را حل می‌کند ایمان است انسان بعد از اینکه فهمید کاملاً می‌تواند ایمان بیاورد کاملاً می‌تواند ایمان بیاورد زیرا بین نفس و ایمان، اراده فاصله است. وجود مبارك موسای کلیم فرمود برای تو صددرصد روشن شد که اینها معجزه است اینها قبول نکردند خدا هم می‌فرماید: **﴿وَجَدُوا بِهَا﴾** اما نه **﴿تَيَقَّنَتْ﴾** **﴿وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ﴾** چرا؟ چون **﴿عُلُوءًا﴾** تمام مشکل به سبب همان **﴿عُلُوءًا﴾** است بنابراین اگر شیطان کسی را در بخش انگیزه یعنی عقل عملی که **﴿مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَاکْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانُ﴾** [۱۲] به بند کشید و زنجیری کرد خب این تابع شیطان است.

در بحث‌های قبلی داشتیم این مثال را ما نباید فراموش بکنیم یا کم بگیریم ما از نظر بدن چهار قسم هستیم از نظر روح هم همین چهار قسم را داریم ما از نظر بدن يك مجاری ادراکی داریم یعنی چشم و گوشی داریم که با آن درک می‌کنیم دست و پایی داریم که با آن حرکت می‌کنیم اگر کسی مجاری ادراکی و تحریکی‌اش هر دو سالم باشد این مار و عقرب را می‌بیند و فرار هم می‌کند اما اگر در اثر نبرد با بیگانه، دشمن بیگانه دست و پای او را به زنجیر بست این مار و عقرب را می‌بیند اما قدرت فرار ندارد اینها که معتادند بیش از دیگران و پیش از دیگران این خطر کارتن و کارتن‌خوابی و جدول و جدول‌خوابی را بلدند شما هم بخوای او را نصیحت کنی بازگو کنی خطر اعتیاد را بگویی اینکه هر روز با این خطر روبه‌روست بهتر از دیگران بلد است آن اراده‌ای که باید تصمیم بگیرد آن زنجیری است آن را باید باز کرد مثل کسی که مار و عقرب را به خوبی می‌بیند ولی چون دست و پایش زنجیری است نمی‌تواند فرار کند حالا شما تلسکوپ بده میکروسکوپ بده دوربین بده عینک بده این در دید مشکلی ندارد این در علم مشکلی ندارد عالم بی‌عمل مشکلی همین است شما پشت‌سر هم آیه بخوان پشت‌سر هم روایت بخوان این مشکل علمی ندارد مشکل عملی دارد یعنی اراده‌اش ضعیف است. قسمت ۴/نمل

دوست داشتن

مستحضرید که روش قرآن روش فلسفه و کلام نیست شما در هیچ کتاب فلسفی در هیچ کتاب کلامی بین حکمت نظری و حکمت عملی دوخت و دوز نمی بینید این اصطلاح های باید و نباید را با بود و نبود هیچ جا خلط نمی بینید مسئله محبت مسئله علاقه مسئله قرب اینها مسئله ای نیست که در فلسفه و کلام راه داشته باشد من دوست دارم من دوست ندارم من دلم می تپد اینها در فلسفه و کلام نیست در فلسفه و کلام بحث این است که هست یا نیست در ریاضیات این طور است در تجربیات این طور است در هیچ علمی از علوم برهانی من می پسندم من نمی پسندم من دوست دارم من دوست ندارم مطرح نیست شما می خواهید برهان اقامه کنید که جهان خدا دارد یا ندارد اگر نظم علی را پذیرفتید یا برهان حدوث است یا برهان امکان ماهوی است یا برهان امکان ففقی است بالأخره با یکی از این حدود وسطا به مقصد می رسید اما در راه نمی توانید بگویید من آن را دوست دارم من این را دوست ندارم آن رقیب می گوید خب شما دوست ندارید نداشته باش من دوست دارم مگر هیچ فقیهی می تواند در فقه بگوید من دوست دارم این واجب باشد من دوست ندارم آن مستحب باشد اینها تابع برهان اند من دوست دارم من دوست ندارم یعنی چه؟! اما این تنها و تنها روش قرآن کریم است که در مسئله عقلی در مسئله توحیدی آن چنان دوخت و دوز می کند حکمت نظری و حکمت عملی را عزم را با جزم را حق را با محبت دوخت و دوز می کند برای اینکه ما اصلاً می خواهیم خدا ثابت کنیم یعنی يك کار علمی داریم قرآن آمده برای اینکه ثابت کند خدایی هست یعنی قرآن يك کتاب علمی است یا نور است این علم را با عمل می دوزد طوری تعلیم نمی دهد که فقط به انسان بگوید خدا هست طرزی تربیت می کند که بگوید خدا محبوب است این لسان قرآن است می بینید وقتی وجود مبارك ابراهیم خلیل می خواهد برهان اقامه کند خب بالأخره آفل چیزی که نبود و پیدا شد و غروب می کند این خودش محرک لازم دارد اینکه نمی تواند خدا باشد اما وجود مبارك ابراهیم می فرماید: **(لَا أُحِبُّ الْاَقْلِينَ)** [۶] من آفل را دوست ندارم چون من می خواهم بپرستم کسی که گاهی هست و گاهی نیست وقتی که نیست مشکل مرا حل نمی کند این **(لَا أُحِبُّ)** فقط و فقط لسان قرآن است خب شما دارید برهان اقامه می کنید که خدا هست و واحد است و یکی است و دیگری نیست خب این چه زبانی است اینکه می گویند زبان قرآن زبان تازه است زبان نور است نه زبان علم شما در هیچ یعنی هیچ به نحو سالبه کلیه چه فلسفه مشاء چه فلسفه اشراق چه فلسفه متعالیه چه عرفان نظری در هیچ کتاب علمی بین برهان و محبت دوخت و دوز نمی بینید براهین قرآن کریم برای این است که به انسان بگوید شما يك محبوب دارید به دنبال چه چیزی می گردید برخی ها چهار رهن دارند گاهی محبوب جماد دارند گاهی محبوب نبات دارند گاهی محبوب حیوان دارند گاهی محبوب انسان دارند این همان آیه سوره مبارکه **«آل عمران»** است **(رُزِينَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ)** [۷] ما غیر از جماد همین طلا و نقره و این چیزها، غیر از نبات باغداری و کشاورزی، غیر از حیوان دامداری و امثال ذلك، غیر از زن و فرزند و امثال ذلك چیز دیگری نداریم فرمود این

چهارتا هیچ کدام نمی‌تواند محبوب شما باشد يك محبوب دارید که می‌ماند و اگر به او دل بسپارید او همه نیازهای شما را برطرف می‌کند **(لَا أَحَبَّ الْآفِلِينَ)**

محبت صادق نه محبت کاذب چیزی که شما را رها می‌کند بعد باید اشک بریزی خب چرا دوست داری به عنوان ابزار بله ابزار هستند اما کسی که مشکل شما را حل می‌کند رهایتان هم نمی‌کند خب او را دوست داشته باش فرمود: **(إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ)** [۸] این راهش است وگرنه کسی را دوست دارید که پس‌فردا جز گریه چیزی برایتان نیست چند روزی هم می‌روید سر خاکش تمام می‌شود می‌رود عمر را تلف کردن همین است این دیگر حقیقت شرعیه نمی‌خواهد اتلاف عمر همین است ما کسی را می‌خواهیم که مشکل ما را حل کند و کسی را می‌خواهیم که هیچ‌گاه از ما غافل نباشد به کسی دل می‌سپاریم که اگر يك وقت ما غفلت کردیم او ما را رها نکند و آن خداست. قسمت ۱۸/نمل

براهین قرآن کریم محور اصلی‌اش آن است گاهی در متن برهان به روش عقلانی برهان اقامه می‌کند بعد در نتیجه آن مسئله محبت و امثال محبت را ذکر می‌کند گاهی در متن برهان به عنوان احدی المقدمتین مسئله محبت را ذکر می‌کند گاهی صدر و ساقه برهان، محبت و گرایش و امور قلبی است که این گونه از مسائل در هیچ جای عالم نیست براهین قرآن کریم برای اثبات توحید ذات اقدس الهی روش‌های متعددی دارد که شاخص آن همین سه روش است یا به صورت نظری تام ذکر می‌کند نتیجه عملی می‌گیرد یا نظری و عملی را با هم مثل آستر و آبره دوخت و دوز می‌کند یا نه، فقط از راه عمل برهان اقامه می‌کند که آن هم کمتر از برهان نظری نیست. در آن بخشی که وجود مبارک ابراهیم درباره خدا عرض کرد **(لَا أَحَبَّ الْآفِلِينَ)** فرمود اینها متحرک‌اند زوال‌پذیرند غیبت دارند و غایب یعنی آفل محبوب نیست و خدا آن است که محبوب باشد پس آفل، خدا نیست این آستر و آبره قرار دادن حکمت نظری و حکمت عملی برای مسئله توحید است و گاهی مستقیماً براهین توحید را از راه حکمت نظری اقامه می‌کند نظیر موارد فراوان که بخشی از اینها در اول سوره مبارکه «رعد» گذشت نموداری از این هم در همین آیاتی است که داریم می‌خوانیم **(أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ)** کذا و کذا، گاهی صدر و ساقه برهان همان گرایش‌هاست مثل **(أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَا)** خب این **(أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ)** يك کالبدشکافی است يك روان‌شناسی است رفتن درون جان انسان، بررسی درون جان انسان درون را به حرف آوردن و به رخ انسان کشیدن انسان تو این هستی یا نیستی؟! آیا اضطرار داری یا نه خب خیلی از ماها در بسیاری از موارد، بیچاره محض هستیم در آن موارد به جایی تکیه می‌کنیم بالأخره آیا به کسی تکیه می‌کنی که قدرتش محدود است بگوید ببخشید دستم بند است یا من فرصت ندارد یا به دیگری قول دادم یا مقدورم نیست یا تو در شرایطی هستی که با هم رابطه نداریم چنین موجودی؟! فلک و ملک حرفشان همین است که ما محدودیم ما مقدورمان نیست. کسی که قدرتش قدرت مطلقه باشد نالایق را بتواند لایق کند [شایسته پناهگاه بودن است].

چاره آن دل عطای مبدلی است *** داد او را قابلیت شرط نیست

بلکه شرط قابلیت داد اوست *** داد لب و قابلیت هست پوست [۹]

با يك فيض، استحقاق مي آفريند با فيض ديگر به مستحق پاسخ مي دهد

آن يكي جودش گدا آرد پديد * * * وان دگر بخشد گدايان را مزيد [۱۰]

اگر كسي بگويد من مستعد نيستم فلك و ملك مي گويند خب تو لايق نبودي بايد بيفتي اما خدا نمي گويد تو لايق

نبودي به او لياقت عطا مي كند ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ﴾ [۱۱] چنين موجودي مي تواند خدا باشد آن كه

مضطر محض را نجات مي دهد آن كه قدرت او مطلقه است و هرگز محدود نيست و نمي توان گفت كه من چون

لياقت ندارم او نمي دهد او مي تواند نالايق را لايق كند او «مبدل السينات حسنات [۱۲]» است او «غافر

الخطينات [۱۳]» است او هر زشتي را مي تواند زيبا كند چنين كسي است خب پس اين گونه از پراهين را شما

مي بينيد در هيچ جاي عالم نيست فقط در لسان انبياست ﴿أَمَّن يُجِيبُ﴾ اين ﴿أَمَّن﴾ «أم» منقطعه است «أم من يجيب»

اين «أم» منقطعه به معني «بل» است يعني آنها خدا نيستند كسي خداست كه مي تواند مشكل مضطر را حل كند

همين و آنچه جناب زمخشري در كشاف مي گويد كه اين ﴿الْمُضْطَرُّ﴾ الف و لامش جنس است نه

استغراق [۱۴] اين ناصواب است هيچ مضطري نگفت يا الله مگر اينكه جواب شنيد منتها حالا ﴿عَسَى أَن تُحِبُّوا

شَيْنًا وَهُوَ شرُّ لَكُمْ﴾ گاهي موارد است انسان با اضطرار چيزي را مي خواهد و مصلحت آدم نيست چون مصلحت

نيست خدا آن را نمي دهد نبايد گفت خدا جواب نداد آن را نمي دهد بهترش را مي دهد هيچ - هيچ يعني هيچ! سالبه

كلييه است - ممكن نيست كسي بگويد خدا و جواب نشنود اگر همان مصلحت بود كه همان را مي دهد اگر آن

مصلحت نبود چيز ديگر مي دهد اگر اين شخص به چيز ديگر نياز نداشت سينه اي از سيناتش را مي آمرزد اگر

بي سينه بود حسنه اي بر حسناتش مي افزايد اين دست خالي برنگشت اين طور نيست كه جناب زمخشري خيال كند

الف و لام الف و لام جنس است بعضي از دعاها مستجاب نيست خير، هيچ دعائي نيست مگر اينكه مستجاب است

در سوره مباركه «بقره» گذشت كه ﴿إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ﴾ [۱۵] اين لسان،

لسان مطلق است لسان، لسان وعد تام است. قسمت ۱۸ نمل

موانع استجاب دعا كه حضرت مي فرمايند...

دعا نكرديد اگر كسي گوشه چشمش به قبيله اش است گوشه چشمش به فاميلش است گوشه چشمش به

مقامش است به منصبش است به پستش است اين مشرك در دعاست اگر ظلمي به كسي شده اين از يك طرف

قبيله از يك طرف يك عشيره از يك طرف به قدرت خود از طرفي به رشاه و ارتشا از طرفي به دستگاه قضا همه

اينها را در نظر دارد يا الله هم مي گويد خب اين معلوم مي شود الله را نخواست ديگر هيچ ممكن نيست كسي الله

را بخواند و جواب نگیرد به وجود مبارك امام صادق (سلام الله عليه) عرض كردند كه چطور است ادعيه ما

مستجاب نيست فرمود: «لَأَتَّكُم تَدْعُونَ مَن لَّا تَعْرِفُونَ [۱۶]» شما دعا نكرديد شما دعا خوانديد، دعا خواندن غير

از دعا كردن است «لَأَتَّكُم تَدْعُونَ مَن لَّا تَعْرِفُونَ» قسمت ۱۸ نمل

خدای سبحان خودش را به عنوان خالقِ کُلِّ به نحوِ موجه کلیه در «کان تامه» معرفی کرد و فرمود: **﴿اللَّهُ**

خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾؛ [۱] این «کان تامه» است. بعد به عنوان «کان ناقصه» که زیباآفرینی او را بیان می‌کند، در آیه دیگر فرمود: **﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾**؛ [۲] هر چه خلق کرد زیبا خلق کرد؛ کُلِّ را زیبا خلق کرد، عسل را زیبا خلق کرد، آسمان را زیبا خلق کرد. بعد به ما عقل داد: **﴿جَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ﴾** [۳] که زیباشناسی کنیم. ادله نقلی به نام روایات را به وسیله گزارشگران دینی در دسترس ما قرار داد که به ما می‌گوید فلان چیز خوب است، فلان چیز خوب است، فلان چیز خوب است. **﴿حَبَبَ الْإِيمَانِ﴾** به این معنا نیست که «حَكَمَ بَأْنَ الْإِيمَانَ محبوب»، او این را ساخت. ما نمی‌توانیم بگوییم که هم عقل زیبایی را می‌فهمد، هم مهندس! مهندس می‌آفریند و عقل می‌فهمد. هرگز صراط را با سراج نمی‌سنجند! هرگز نمی‌توان گفت حُسن و قبیح، عقلی است و شرعی! شرع حَسَن آفرین است و عقل حَسَن شناس. خدا موضوع را خلق کرد، محمول را خلق کرد، انسان بررسی می‌کند همان طوری که چشم باز می‌کند می‌بیند کُلِّ زیباست، پس لَدَّت می‌برد؛ گوش می‌دهد می‌بیند صوت اذان فلان مؤذن زیباست، پس لَدَّت می‌برد؛ ذائقه را باز می‌کند می‌بیند عسل شیرین است، پس لَدَّت می‌برد. انسان می‌فهمد که چه چیزی خوب است و چه چیزی لذیذ است، نه اینکه حکم بکند، ولی آن‌که عسل آفرید، آن‌که آهنگ آفرید، آن‌که کُلِّ آفرید، موضوع را هم آفرید، یک؛ لازم ذات هم به تبع ذات جعل شده است، این دو. اینکه لازم ذات جعل نشده است و ضروری است؛ یعنی جعل مستأنف ندارد، وگرنه لازم ذات، موجودی است ممکن و هر ممکنی هم سبب دارد. اگر گفتند: «لازم شیء لم یکن معللاً»؛ یعنی «لم یکن معللاً بعلّة زائده علی ذات المعلول و موضوع». آن کسی که گفته «ذاتی شیء لم یکن معللاً»، گفته است که به علت زائد محتاج نیست، نه اینکه علت نمی‌خواهد. اگر ذاتی جعل نشده، یا زوجیت جعل نشده؛ یعنی به جعل مستأنف نیاز ندارد، وگرنه زوجیت موجودی است ممکن و هر ممکنی هم سبب می‌خواهد؛ منتها سبب زوجیت همان سبب اربعه است. آن اربعه‌آفرین، زوجیت را هم به تبع اربعه خلق کرده است. حُسن عدل را عدل آفرین خلق کرده است؛ عدل یعنی این موجود، تا روزی هست که همه اعضای آن سر جای خود باشد. وقتی مُرکّبی دارای عناصر و اجزایی باشد که همه آنها سر جای خودشان باشند، این می‌شود زیبا. پس چون هر چیزی را آفرید، یک؛ و هر چیزی را در جای خود قرار داد، دو؛ این می‌شود زیبا. او زیباآفرین است، ولی عقل زیباشناس است. آن‌که مهندس است را که نمی‌شود گفت مهندس هم این طور می‌گوید، عقل هم این طور می‌گوید! مهندس می‌سازد و عقل می‌فهمد. حُسن و قبحِ اِلَا و لَابِدَ آفرینش آن به شرع است و لا غیر. فرمود: **﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾**، این برای نظام بیرون است.

در نظام درون ما هم طرزی خلق کرد که ما از ایمان لَدَّت می‌بریم، از عدل لَدَّت می‌بریم. ما را این طور

ساخت، نه اینکه «حَكَمَ بَأْنَ الْإِيمَانَ عزیز و لذیذ»، ما را این طور ساخت. آن وقت ما از دو راه می‌توانیم به این صراط مستقیم پی ببریم: یا دلیل نقلی داریم که مثلاً فلان گیاه برای فلان چیز خوب است، یا دلیل عقلی داریم و خودمان کشف می‌کنیم. پس عقل همیشه در مقابل نقل است و نقل در مقابل عقل است، ولی شرع مقابل ندارد،

خدا مقابل ندارد، دین مقابل ندارد، قانون الهی مقابل ندارد که ما دو تا قانون داشته باشیم، چون چه انسان حکیم باشد، چه اصولی باشد، چه فقیه باشد، قبل از اینکه او به دنیا بیاید اینها بود، بعد از مرگ او هم اینها هست. پس عقل هیچ کاره است، مثل چراغ است؛ قبل از اینکه این چراغ اینجا نصب بشود این صحنه و ستون‌ها بود، بعد از آن هم هست. عقل کشف می‌کند، کار عقل سراجی است، نه صراطی و چون عقل این چنین است، این منتظر است و باید خوب بفهمد، گاهی هم بد می‌فهمد. اگر دقیق باشد، خوب می‌فهمد و اگر دقیق نباشد، بد می‌فهمد.

بنابراین شرع به هیچ وجه مقابل ندارد. (حَبَبَ الْإِيمَانِ)، نه یعنی «حَكَمَ بَأَنِّ الْإِيمَانَ محبوب»! اگر به ما ذائقه‌ای داد که از عسل لذت می‌بریم، نه اینکه دستور داده باشد! نه اینکه حکم کرده باشد به اینکه عسل شیرین است! ما را این طور آفرید و این هم خوب است. بنابراین **(حَبَبَ الْإِيمَانِ)**، دلیل نقلی حُسن و قبح عقلی نیست در قبال عقل. این مهندسی است، این صراط است، این مکشوف است نه کاشف، این مقابل ندارد. آن وقت ما از چند راه می‌فهمیم که ایمان، حَسَن است: هم از راه عقل می‌فهمیم، هم از راه نقل می‌فهمیم و مانند آن. ما را این طور ساخت؛ قبل از اینکه عقلی پیدا بشود این صحنه بود، بعد از مرگ عقلا هم باز این صحنه هست.

فَتَحَصَّلَ که این آیه در صدد بیان حُسن و قبح نقلی نیست که بگوییم این حُسن و قبح نقلی است در مقابل عقل. پرسش: ایمان حالت نفسانی است و کسی که در متعلق ایمان دچار جهل مرکب بشود و خطا کند، آیا باز هم برای او محبوب است؟ پاسخ: در بحث دیروز گذشت که خدا هم در بحث «بود» و «نبود» به ما سرمایه داد، هم در بحث «باید» و «نباید» به ما سرمایه داد و هم در اینکه «چه کنیم» به ما سرمایه داد؛ در بخش «بود» و «نبود»، آن اصل تناقض را به ما داد که هم مرحوم کلینی نقل کرد و هم مرحوم صدوق از وجود مبارک امام رضا (عیه السلام) نقل کرد که حضرت فرمود: **«لَمْ يَكُنْ بَيْنَ النَّفْيِ وَ الْإِثْبَاتِ مَنْزِلَةٌ»**، [۴] این را هم مرحوم کلینی نقل کرد، هم مرحوم صدوق. این اصل تناقض است که فرمود بین بود و نبود فاصله‌ای نیست، این را همه می‌دانند، این سرمایه است. البته این می‌شود اولی؛ اولی یعنی اولی، بدیهی یعنی بدیهی؛ بدیهی یعنی دلیل دارد، ولی دلیل نمی‌خواهد، مثل دو تا چهارتاست یا مثل آتش گرم است، اینها بدیهی است، دلیل دارد ولی دلیل نمی‌خواهد. اولی آن است که دلیلش محال است، دلیل‌بردار نیست. اصل تناقض، اولی است؛ یعنی شما چگونه می‌خواهی حرف بزنی و ثابت بکنی که جمع نقیضین محال است؟ تا بخوای حرف بزنی، بود و نبود حرف شما باید ثابت بشود که یکی نیست! فهم و عدم فهم شما باید ثابت بشود که یکی نیست. اولی یعنی محال است که دلیل داشته باشد، چون بدیهی بالذات است، غنی بالذات است، این را به ما داد. آن وقت دور محال است، تسلسل محال است، جمع ضدین محال است، این را همه ما می‌دانیم که جمع ضدین محال است؛ اما این بدیهی است نه اولی، دلیل دارد، چون اگر جمع ضدین بشود، می‌شود جمع نقیضین. جمع مثلین محال است؛ این جمع مثلین همین است که در بین طلبه‌ها می‌گویند: «تحصیل حاصل محال است»؛ منتها نمی‌دانند چه می‌گویند؟! این «تحصیل حاصل محال است»؛ یعنی جمع مثلین محال است و جمع ضدین محال است؛ یعنی جمع ضدین محال است و جمع مثلین محال است؛ یعنی جمع ضدین محال است و جمع مثلین محال است. اینها را به ما

داد، اینها رأس‌المالِ اولی برای درک بود و نبود است. برای درک مسائل حقوقی و اخلاقی هم، آن باید و نباید را با **﴿فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا﴾** [۵] به ما داد، ساختار خلقت ما را هم زیبا آفرید: **﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾**. روده و معده ما را با غذای سالم سازگار کرد، فطرت و عقل و هوش ما را با عدل و احسان سازگار کرد، این می‌شود **«أحسن تقویم»**. [۶] آن وقت چه کسی اینها را آفرید؟ خدا. چه کسی اینها را کشف می‌کند؟ دو تا راه دارد: یا راه عقلی دارد، یا راه نقلی دارد. نمی‌شود گفت که **﴿حَبَبَ الْإِيمَانِ﴾**؛ یعنی این حُسن و قبح شرعی را آیه می‌خواهد بگوید، در برابر حُسن و قبحی که عقل ادراک می‌کند! پرسش: وقتی می‌گویند عقل حکم می‌کند، آیا این تسامح است؟ پاسخ: بله، حکم می‌کند یعنی می‌فهمد؛ مثلاً ما وقتی می‌گوییم: **﴿زَيْدٌ عَالِمٌ﴾**، حکم کردیم؛ یعنی فهمیدیم که زید عالم است یا این شخص به نام زید در خارج ایستاده است، در این جا ما حکم می‌کنیم به **«ثبوت المحمول للموضوع»** در دستگاه خود ما. بعد می‌گوییم این اگر مطابق با واقع بود، صادق است. این چنین نیست که ما در واقع اثر بگذاریم، بلکه ما حکم می‌کنیم به ثبوت؛ یعنی می‌فهمیم این محمول برای این موضوع است، بعد می‌گوییم این چون مطابق با واقع است، می‌شود صادق.

بنابراین عقل حکم به معنای ایجاد خارجی ندارد، داور خارجی نیست، فقط داور ذهنی است و در حوزه ذهن حکم می‌کند به ثبوت محمول برای موضوع. قبل از اینکه این عقل به دنیا بیاید یا این حکیم یا اصولی یا فقیه به دنیا بیاید، این واقعیت در خارج بود، بعد از مرگ او هم هست. اما اینکه فرمود: **﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا﴾**؛ دین ما را به وحدت دعوت کرده است و وحدت حق است و - خدای ناکرده - اگر اختلافی در دین باشد، ارباباً ارباباً خواهد شد و همه آسیب می‌بینند؛ لذا وحدت را بر ما واجب کرده است تا متحد باشیم. بعد فرمود شما برادران یکدیگر هستید؛ این اخوت گاهی اخوت نسبی است که روشن است، در مسئله ارث و نسب و امثال آن اخوت نسبی است. یک وقت است اخوت قبیله‌ای و نژادی و امثال آن است، مثل اخوت عرب و عجم، این تازی و فارسی از همین قبیل است. یک وقت اخوت؛ یعنی معیشت در یک سرزمین. گاهی می‌بینید بعضی از انبیا با اینکه از قبیله و قوم خاصی نبودند، می‌گوییم: **﴿وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا﴾**، [۷] **﴿وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا﴾**، [۸] این با اینکه از قوم عاد و ثمود نبودند، ولی چون با هم زندگی می‌کردند، چنین اخوتی به آنها اسناد داده شد که حرمت این وحدت محفوظ بماند. شکاف جمعیت و ایجاد اختلاف؛ چه با قول، چه با فعل و چه با سکوت، این می‌شود محرّم. انسان حرفی بزند که جامعه را ارباباً ارباباً بکند، یا کاری بکند که جامعه را ارباباً ارباباً بکند، یا با یک سکوت، جامعه را ارباباً ارباباً بکند، این می‌شود محرّم؛ اما در همه موارد باید اصل مسئله و موضوع محفوظ باشد؛ یعنی اختلاف بین دو گروه باشد، نه اختلاف بین یک گروه با معصوم! قسمت ۱۲ / حجرات/تسنیم

ما در درون انسان، آن بخش زیبایی را هم مجهز کردیم که او نه تنها می‌فهمد که عدل باید و ظلم نباید، باید و نباید را می‌فهمد، از عدل لذت هم می‌برد و از ظلم هم دردش می‌آید. فرمود: **﴿حَبَبَ الْإِيمَانِ﴾**؛ نه اینکه **﴿حَبَبَ﴾** یعنی گفتیم که **«العدل حسن»**! مگر به ما گفتند که کُل یک چیز خوبی است؟ ما چرا کُل را دوست داریم؟ این **«حَبَبَ إِلَيْنَا الْوَرْد»**، **«حَبَبَ إِلَيْنَا الْعَسَل»**؛ عسل را انسان دوست دارد، این را که به ما یاد ندادند.

طرزي دستگاه ما را آفریدند که از عسل لذت می‌برد و از آن بوي بد رنج می‌برد و فوراً شامه‌اش را می‌گیرد. این کار سوم است که غیر از آن باید و نباید است. همه ما می‌دانیم که عدل باید و ظلم نباید؛ اما وقتی که به ظلم رسیدیم، بوي بدِ ظلم به شامه ما می‌آید، این امر سوم است برای تأیید آن. ما به شما گفتیم: **(يَعْلَمُهُمُ الْكِتَابُ وَ الْحِكْمَةُ)**، سرمایه را دادیم؛ بعد گفتیم: **(يُرَكِّبُهُمْ)**، [۹] سرمایه را دادیم؛ آن‌گاه **(حَبَبَ الْإِيمَانِ وَ زَيْنَةَ فِي قُلُوبِهِمْ)**، شامه شما را هم معطر کردیم که شما از این لذت می‌برید و محبوب شما این است؛ این کار سوم است. پرسش: فقط درباره مؤمنین می‌شود این چنین گفت؟ پاسخ: همه انسان‌ها با این سرمایه خلق شدند. الآن در شرق و غرب عالم، این زبان بین‌المللی ماست. اسلام یک بخش قوانین مَلّی دارد، یک بخش قوانین منطقه‌ای دارد و یک بخش قوانین بین‌المللی؛ بخش مَلّی آن همین **(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا)** است که با حوزه اسلامی سخن می‌گوید؛ بخش منطقه‌ای آن هم **(يَا أَهْلَ الْكِتَابِ)**، [۱۰] یهود، نصارا کسانی که خدا و قیامت و پیغمبران را قبول دارند؛ بخش سوم هم بخش انسانیت است که **(يَا أَيُّهَا النَّاسُ)** [۱۱] است. این **(يَا أَيُّهَا النَّاسُ)** منطقه بین‌المللی است، چرا که ما با جهان رابطه داریم، این در مقدمه قانون اساسی ما هم آمده است. فرمود کفاری که با شما کاری ندارند، نفوذی ندارند، رابطه داشته باشید. ما با کفار رابطه داریم، **(لَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ)**؛ [۱۲] البته آنها که در صدد نفوذ هستند را به اسوء وجه طرد می‌کنیم، آن یک حساب دیگری است. قسمت ۱۱/حجرات/تسنیم ذات اقدس الهی فرمود ما انسان را خیلی زیبا آفریدیم، «أحسن تقویم» [۱۱] است، برای اینکه هر چه لازمه کمال او بود، من به بهترین وجه به او دادم. من به او نیروی فهم دادم، یک؛ و جهات فراوانی را در کمک فهم او فرستادم از انبیا و ملانکه و ائمه (علیهم السلام)، این دو؛ به او گرایش به خوبی دادم، این طور نبود که من او را در خلأ خلق کرده باشم! این چنین نبود که فقط من به او بگویم: **(قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ)**! [۱۲] این گونه نبود. این طور نبود که فقط من بگویم: **(قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ)**، [۱۳] این راه حق است و آن راه باطل، این طور نبود، بلکه من او را به گونه‌ای آفریدم که او طبعاً به طرف «خیر» مایل است، به طرف خوبی مایل است. اگر فقط ذات اقدس الهی همین دو تا راه را به ما نشان داده بود: **(قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ)**، باز هم او حجت را بر ما تمام کرده بود، ولی این کار را نکرد، فرمود من او را طرزي خلق کردم که از دین خوشش می‌آید. یک وقت است که خدا عسل را خلق می‌کند، بعد می‌گوید این عسل است و این هم سم است، هر کدام را که خواستی بخور! این گونه نیست. عسل را خلق کرد، سم را هم خلق کرد، دستگاه ما را عسل‌دوست کرد، کام ما را با عسل شیرین کرد، دل ما را به طرف عسل گرایش داد، بعد فرمود هر کدام را می‌خواهی بگیری بگیر! این طور نیست که گناه و ثواب را به ما نشان داده باشد، بعد بفرماید هر کدام را که می‌خواهی بگیری بگیر! این طور نیست. فرمود: **(حَبَبَ الْإِيمَانِ)**، [۱۴] الآن عسل را آفرید، سم را هم آفرید، به ما هم فرمود هر کدام را که خواستی بخوری بخور! اما ما را با عسل مأنوس کرد، فرمود من شما را دوستدار عدل کردم، چقدر این خدا خداست! بشریت را خدای سبحان به «أحسن تقویم» آفرید. چه خدایی است! فقط نگفت: **(قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ)**، [۱۵] فقط نگفت: **(قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ)**، به اینها

بسندۀ نکرد، بلکه فرمود این همه انبیا را فرستادم که به عقل نظر تو کمک کنند، این همه راه‌ها را آفریدم و اصلاً تو را عدل دوست کردم! چرا همه از عدل خوششان می‌آید! الآن همه از گل زیبا خوششان می‌آید، به ما که سفارش نکردند، این جزء لذایذ بین‌المللی هر انسانی است. از آهنگ خوب خوشمان می‌آید، از منظره خوب خوشمان می‌آید، از غذای لذیذ خوشمان می‌آید. الآن این هفت میلیارد نفر، مشترکات ما همین است. فرمود شما را من عدل دوست کردم، شما در این هفت میلیارد نفر، کسی را نشان دارید که نسبت به او احسان بشود ولی او خوشش نیاید؟! نه، سراغ ندارید! فرمود من محبوب شما کردم، نه اینکه به شما دستور داده باشم دین را دوست داشته باشید! فرمود: «عَلَّمَكُم حُبَّ الْإِيمَانِ»، این طور نیست، بلکه فرمود من دین را محبوب شما قرار دادم.

اینکه در بعضی از تعبیرات دارد که «إِنَّ اللَّهَ جَبَلٌ قُلُوبٌ عِبَادِهِ عَلَى حُبِّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا»؛ [۱۶] خدا غریق رحمت کند سید مرتضی را! این لطیفه از ایشان است. این «مَجْبُولَةٌ، مَجْبُولَةٌ» و این که می‌گوییم: «جَبَلِيَّ انسان است»؛ یعنی این را کسی به انسان نداد، یک؛ امانت او هم نیست، دو؛ مثل «جَبَلٌ»؛ مثل کوه است در دل انسان. یک وقت است که گردبادی می‌زند و این شن‌ها را یکجا جمع می‌کند، این می‌شود تپه، این که کوه نیست. جَبَلِ آن است که ریشه داشته باشد، این را می‌گویند «جَبَلِيَّ». فرمود جَبَلِيَّ هر کسی است، مثل تپه نیست، مثل کوه است که همه عدل را دوست دارند، محبت را دوست دارند، احسان را دوست دارند، ادب را دوست دارند، اینها را چه کسی قرار داد؟ فرمود من شما را این طور خلق کردم، رها نکردم و نگفتم این حق است، این هم باطل، هر کدام را که خواستی بگیر! گفتم حق و تأییدات فراوانی برای آن آوردم، گفتم باطل و تأییدات فراوانی برای آن آوردم. طبع شما را حق‌پذیر قرار دادم. شما اگر حرف‌های بیگانه را گوش ندهید و حرف دل‌تان را گوش بدهید، می‌دانید که زیور شما در چیست. «و زَيْنَةُ فِي قُلُوبِكُمْ»؛ خوشتان می‌آید. «عدل» و «احسان» محبوب این هفت میلیارد بشر است، این را چه کسی قرار داد؟ «حَبَبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَ زَيْنَةُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَهُ»، چرا انسان‌ها از دروغ بدشان می‌آید؟ اگر نسبت به دیگری دروغ بگوید بدش می‌آید؟ مثل اینکه اگر زباله‌ای را از جایی برداشت شامه او متأثر می‌شود. این طور نیست که شامه ما نسبت به رایحه مُنتنه و رایحه طَیبه یکسان باشد؛ از یکی لذت می‌برد و از دیگری منزجر است. باصره همین طور است، سامعه همین طور است، شامه همین طور است، ذائقه همین طور است، لامسه همین طور است. فرمود عاقله شما هم همین طور است، این عقل عملی همین طور است، این را هدر ندهید. آن روز به عرض شما رسید که دعای روز یازدهم ماه مبارک رمضان همین مضمون آیه سوره مبارکه «حجرات» است: «اللَّهُمَّ ... حَبَبٌ إِلَيَّ الْإِيمَانَ وَ زَيْنَةُ فِي قَلْبِي»، [۱۷] «وَ كَرَهُ إِلَيَّ فِيهِ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ»، [۱۸] این دعای روز یازدهم ماه مبارک رمضان است، این از همین آیه گرفته شد. این «كَرَهُ» معنایش این نیست که خدایا به من بگو! در حالی که خدا به او گفته است. این یعنی گرایش مرا، طبع مرا طوری قرار بده که من همان طوری که از عدل لذت می‌برم، از عدل و احسان هم لذت ببرم. الآن ذائقه‌ام را عوض کردند؛ الآن شما ببینید یک کودک اگر مختصری غذای مسموم بخورد، بالا می‌آورد؛ اما در اثر اینکه جوان شد و تربیت بد شد، او از سم لذت می‌برد و می‌شود معتاد، این «فَقَدْ خَابَ مِنْ دَسَائِهَا» [۱۹] است، این کل دست‌گاز را

عوض کردن است، این گوارش را عوض کردن است، این **(فَلْيُعْزِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ)** [۲۰] است که شیطان گفت کاری می‌کنم که اینها این دستگاه گوارش خود را به هم بزنند. فطرت را نمی‌توانم به هم بزنم، ولی کاری می‌کنم که دیگر از اطاعت خوششان نمی‌آید، از دین خوششان نمی‌آید، سرش این است که شیطان می‌گوید ما نگذاشتیم آن اساس فطرت بماند. **(يُعْزِرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ)** تهدید شیطان است. در قرآن کریم فرمود هر کسی را ما با علم مُسَلِّح کردیم، به او عقل دادیم و این نیروی عاقله را که باید اندیشه‌های خوب داشته باشد، سرمایه اندیشه‌ورزی را هم به او دادیم، **(فَأَلَّهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا)**. [۲۱] ما یک لوح نانوشته به کسی ندادیم؛ عقل دادیم که کار او اندیشه است، این ظرف عقل را پُر از الهام کردیم: **(فَأَلَّهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا)**، این شده سرمایه اندیشه. در قسمت انگیزه هم فرمود: **(حَبَبَ الْإِيمَانِ وَزِينَةَ فِي قُلُوبِكُمْ)**؛ ما این عقل عملی را که ظرف است، با مظروف خلق کردیم، او محبوبی دارد، محبتی دارد؛ آنها که بر این محبت اثر گذاشتند، یا به هم نزدند، اینها کسانی‌اند که وقتی مسجد قُبا ساخته شد **(فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا)**؛ [۲۲] شخص مسجدي طهارت را دوست دارد، انمه او هم مطهر هستند، او که به آن مقام نمی‌رسد، ولی می‌خواهد راه انمه خود را طی کند. این **(يُطَهَّرِكُمْ تَطَهِّرًا)**، [۲۳] برای آن قلعه‌هاست، ولی این‌که شاگرد اوست، به هر حال می‌خواهد راه آنها را برود، **(فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا)**؛ می‌خواهند راه انمه خودشان را طی کنند. پرسش: به حُسن و قبح عقلی مرتبط است؟ پاسخ: بله، حُسن و قبح عقلی را عقل نظری می‌فهمد، عقل عملی هم گرایش دارد، ولی منظور آن است که چهار کار را خدا کرد: چراغی داد که آن را مسنول اندیشه قرار داد، یک؛ این چراغ را با ظرفیت ویژه آفرید، **(فَأَلَّهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا)** و بی‌سرمایه خلق نکرد، دو؛ لذا هیچ کودکی دروغ نمی‌گوید و تا کذب را یادش ندهند او راست می‌گوید، هیچ بچه‌ای دروغ نمی‌گوید. آن قسمت انگیزه او را هم که عقل عملی است و سرمایه است که «مَا عُدِدَ بِهِ الرَّحْمَانُ وَ اِكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَانُ»، [۲۴] این سرمایه را به او داد، سه؛ این سرمایه را پُر بار کرد، **(حَبَبَ الْإِيمَانِ وَ زِينَةَ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّةَ الْإِيمَانِ وَ الْفُسُوقِ وَ الْعِصْيَانِ)**، چهار؛ مثل اینکه به ما ذائقه داد، دندان داد، زبان داد؛ اما این نیروی ذائقه را هم به ما داد که از عسل لذت می‌برد و از سم لذت نمی‌برد. تنها دستگاه جوته را به ما نداد؛ کام داد، دهن داد، زبان داد، دندان داد، فضایی دهان داد که غذا را بجود؛ اما یکسان نیست که بد و خوب را یکسان بجود، بلکه از یکی لذت می‌برد و از دیگری لذت نمی‌برد. این دو تا کار را کرد: به ما ذائقه داد، یک؛ گرایش این ذائقه را هم به طرف شربت و شیرینی و پاکي و طهارت قرار داد، دو. فرمود من عقل عملی را به شما دادم برای دو کار: یکی اینکه نیروی اجرایی است، دیگر اینکه گرایش آن به طرف محبوب است که **(حَبَبَ الْإِيمَانِ)**، این طور است. آنها که **(يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا)** هستند، همین راه را رفتند. این‌که ذات اقدس الهی از مردم مدینه به عظمت یاد می‌کند و می‌فرماید: **(يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ)**؛ [۲۵] این برای آن است که انصار، دوست مهاجرین بودند، این مدینه را با این عظمت ستود، بعدها **(يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ)** [۲۶] شد، وگرنه مدینه این‌طور بود، قرآن هم با عظمت از مردم مدینه یاد می‌کند، فرمود که اینها **(يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ)**؛ مهاجرین را دوست دارند و نسبت به آنها ایثار کردند. اینها کسانی‌اند که در همان مسجد قُبا **(يُحِبُّونَ أَنْ**

يَتَطَهَّرُوا)، این **(حَبِّ)**، مثل آن است که می‌فرماید من به شما ذائقه دادم، اما ذائقه نسبت به عسل و سم یکسان نیست، عسل محبوب ذائقه شماست. حق و باطل هم برای عاقله شما یکسان نیست؛ حق محبوب شماست، من این را محبوب شما قرار دادم. پرسش: اینکه امیرالمؤمنین می‌فرماید: **«وَأَعْلَمُوا أَنَّهُ مَا مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ شَيْءٍ إِلَّا يَأْتِي فِي كُرْهِ»** [۲۷]؟ پاسخ: حالا از جهات دیگر اشاره می‌شود که شیطان از چندین راه دارد دشمنی می‌کند، ولی کار خدا در این چهار بخش «بین‌الرشد» است؛ به ما یک لوح نانوشته نداد، این عقل نظر را که مسنول اندیشه است، پُر کرده است از آنچه را که باید بدانیم. حالا آن مطالب دیگری که جزء تکمیل‌هاست که هر کسی باید بداند، از راه حوزه یا دانشگاه یاد می‌گیرد، ولی هر کسی را در این هفت میلیارد نفر با این سرمایه خلق کرد که می‌داند چه چیزی بد است و چه چیزی خوب است، یک کارگر ساده هم می‌داند که چه چیزی بد است و چه چیزی خوب است. پرسش: ...؟ پاسخ: این عقل را ذات اقدس الهی به او داد که خوب می‌فهمد، آنجا هم که باید احتیاط بکند را به او نشان داد. غرض این است که هم اندیشه را در دو بخش کامل کرد، هم انگیزه را در دو بخش کامل کرد، به ما هم هشدار داد دشمنی دارید که در هر چهار بخش با شما دشمنی دارد: **«إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْكُمْ لِيُجَادِلُوكُمْ»**؛ [۲۸] تمام این اقسام مغالطه در اثر القانات شیطان است. این **«إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ»**، اینکه انسان دارد مطالعه می‌کند، بعد گرفتار متشابهاات می‌شود و شبهه‌افکنی می‌کند، یا به دنبال شبهه است، برای همان است که این راه صحیح را طی نکرده است در تحت ولایت شیطان قرار گرفته است و **«إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْكُمْ لِيُجَادِلُوكُمْ»**، این در بخش اندیشه است. قسمت / ۱۰ حجرات / تسنیم

در بخش انگیزه هم فرمود که خدا **«لَا زَيْنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا عَوِيْنَهُمْ»**؛ [۲۹] این کالاهای زمین را، این موجودات زمین را، این زن و بچه را، اینها را برای او زینت نشان می‌دهم. من ابزار چهارگانه دارم؛ هم در جمادات ابزار دارم، هم در گیاهان ابزار دارم، هم در حیوانات ابزار دارم، هم در انسان‌ها. این در سوره مبارکه «آل عمران» که فرمود: **«زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ»**؛ [۳۰] برای همین است. در سوره مبارکه «آل عمران»، این چهار بخش را شیطان گفت که سرمایه من است، در آیه چهارده سوره «آل عمران» گفت که من هم از جمادات دارم، هم از نباتات دارم، هم از حیوانات دارم، هم از انسان؛ بیش از این که نیست، فرشته که ابزار او نیست. **«زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ»**؛ این شهوات از این چهار تا بیشتر نیست: **«مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ»**؛ زن و فرزند، این برای انسان است. **«وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ»**؛ برای جمادات است. **«وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ»**؛ برای دامداری است. **«وَ الْحَرْثِ»**؛ برای کشاورزی است، بیش از این چهارتا نیست. فرمود همه اینها ابزار من است، من بعضی‌ها را با دامداری، بعضی را با کشاورزی، بعضی را با ماشین خوب، بعضی را با زمین خوب، بعضی را با فرش خوب، بعضی را با همسر خوب می‌گیرم. **«زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ»** با این فرقی چهارگانه او را گمراه می‌کنم. بالاتر از آن که سخن از فرشته‌هاست، حرفی از او نیست. **«مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ»**؛ از انسان‌ها، **«وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ»**؛ از جمادات، **«وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ»**؛ از دام‌ها، **«وَ الْحَرْثِ»**؛ از کشاورزی. همین چهارتاست، اینها ابزار کار من است. **«ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»**؛ اما **«وَ اللَّهُ عِنْدَهُ»**

حُسْنُ الْمَاءِ). این (لَا زَيْنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لِأَعْوِيَّتِهِمْ)، به «هذه الامور الاربعه» است. از آن طرف ذات اقدس الهي فرمود در بحث هاي علمي (إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ). قسمت ۱۰ / حجرات/تسنيم از اين زيباتر كه ديگر ممكن نيست، چون انسان را در چهار بخش معطر کرده است؛ هم علم به او داد، هم طبع به او داد؛ هم به او ذائقه داد، هم اين ذائقه اش نسبت به عسل گرايش دارد، نسبت به سم گرايش ندارد: (حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَ زَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَهُ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ)، اين مي شود رُشد. وقتي از وجود مبارك ابراهيم مي خواهد خبر بدهد، قبل از اينكه اين جريان بُت شکنی و اينها را بگويد، مي فرمايد: (وَ لَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ)، [۳۲] بعد داستانش را نقل مي کند، اين مي شود رُشد؛ رشد چيزي است كه اين عناصر چهارگانه را داشته باشد. پرسش: ...؟ پاسخ: اگر كسي خبري آورده كه محل ابتلاي ماست، بله (فَتَبَيَّنُوا). اگر خبري است كه «لَا يَضُرُّ مَنْ جَهَلَهُ وَ لَا يَنْفَعُ مَنْ عَلِمَهُ»؛ [۳۳] آدم وقت زاند ندارد كه جستجو كند؛ اما اگر خبري است كه در سرنوشت انسان اثر دارد و كاري با آدم دارد، گفت كه اينها لشكركشي كردند و عليه ما مي خواهند بجنگند! اينجا ديگر جا براي تبين است؛ وگرنه گزارشي باشد كه «لَا يَضُرُّ مَنْ جَهَلَهُ وَ لَا يَنْفَعُ مَنْ عَلِمَهُ»، اين جستجو نمي خواهد.

بعد مي فرمايد كه شما بين حب صادق و كاذب بايد فرق بگذاريد، (عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَ هُوَ شَرٌّ

لَكُمْ)، [۳۴] آن محبت، محبت كاذب است. ما يك محبت صادق داريم كه (حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ)، ولي آن محبت ساختگي است: (عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَكُمْ) و (وَ عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ)، اين مثل آن است كه كسي از اعتياد لذت مي برد، اين لذت كاذب است. فرمود من انسان را كه به «أحسن تقويم» آفريدم، با اين عناصر چهارگانه آفريدم؛ يعني عقل نظري را به عنوان نيروي ادراك خلق كردم، يك؛ به او سرمايه كافي دادم، دو؛ عقل عملي را به عنوان نيروي فعال و حركت، خلق كردم، يك؛ به او گرايش ها و انگيزه هاي فراوان دادم، دو؛ البته اين چهار تا دشمنان فراواني هم دارند. اما انبيا را فرستادم به كمك شما، اوليا را فرستادم به كمك شما گفتم (وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيَّنْ مَا كُنْتُمْ)؛ هر جا مشكل پيدا كرديد بگوييد: «يا الله»! آنجا گذشته از همه علل و عوامل، ذات اقدس الهي هم ياور و ياري گر شماست. قسمت ۱۰ / حجرات/تسنيم

فرمود: (إِنَّ الدِّينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ) ما هم به اينها كيفر مي دهيم (زَيْنًا لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ) ما اولاً انسان را طوري خلق كرديم كه زيباپسند است و جهان را زيبا قرار داديم زمين زير پاي او را زيبا قرار داديم (إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا) [۳۹] نه «لكم» كه در سوره «كهف» گذشت آنچه روي زمين است اينها جامه پرنيايي و زيباي زمين است (إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا) سقفي دارد به نام آسمان كه (وَ زَيْنًا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ) [۴۰] يا (بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ) [۴۱] سقف خانه او را مزين كرديم كف خانه او را مزين كرديم گفتيم اين زندگي خوب داشته باشد اما به او گفتيم سر بالا كني آنها براي تو نيست سر پايين بياوري اينها براي تو نيست تو از زميني كه روي آن پا گذاشتي بزرگتري از آسماني كه بالاي سرت قرار دارد تو بالاتري تو يك زينت ديگري داري آن را در سوره مباركه «حجرات» مشخص كرد فرمود: (حَبَبَ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَ زَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ) [۴۲] زيننت

آن است خب حالا اگر کسی زینت خودش یعنی زینت انسان را فراموش کرد زینت الأرض را به حساب خود آورد زینت السماء را به حساب خود آورد حرف انبیا را گوش نداد حرف اولیا را گوش نداد» **نَبِّدُوا كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ [۴۳]** «از این به بعد ما او را گرفتار کیفر می‌کنیم چه کار می‌کنیم؟ ما همین تلخیها، کج‌فهمیها، کج‌رویهای او را نزد او زیبا نشان می‌دهیم این تزیین کیفری است نه تزیین ابتدایی قسمت. ۱/نمل

نتیجه گیری

در چند مقاله اخیر ضمن پرداختن به فرایند تصمیم گیری که رکن اصلی شناخت شناسی انسان را تشکیل میدهد مراحل ابتدایی شناخت حسی و تجربی، تفکر و اندیشه و عوامل تشریحی (تصور، تصدیق، گمان، خیال، وهم و...) و تکوینی (الهام، شهود، وحیف اشراق و...) آن را بررسی نمودیم.

علاوه بر این محور اصلی که ذکر شد، طرق دیگری قدرت تصمیم گیری انسان را تحت الشعاع قرار میدهد که دارای منشئیت محبت و دوستی و عاطفه میباشند. یعنی انسان میتواند از طریق دوست داشتن و محبت و عشق، تصمیمات خود را اتخاذ کند که تا حدودی مختصرا در متن به آن اشاره شد.

طریق دیگری که انسان تصمیمات خود را اتخاذ مینماید با محوریت غریزه سعادت طلبی، آسایش و آرامش طلبی و در واقع ایجاد رفاه نفس می باشد. این همان راهی است که هوا و میل و هواجس نفس اماره را تشکیل میدهد و شیطان نیز از این طریق انسان را وسوسه مینماید.

اما همه این طرق در یک بخش به هم میرسند و با هم تقاطع دارند و آن تعقل است.

در واقع تعقل است که با معیار قرار دادن ارزشهای اصیل مورد وثوق انسان راه صحیح و غلط، خیر و شر، ثواب و گناه و حق و باطل را بعنوان گام اصلی تصمیم گیری بر میدارد.

و این تعقل است که نهایتا با پیوند و گره زدن نتایج تصمیمات، به جان و نفس انسان زمینه اعتقاد، ایمان، باور، اراده و عزم و جزم را در انسان فراهم میسازد.